اینها منافقان بزبان ایمان اظهار کرده اما بدل کافر است

و یکی از [illegible] جن که بخدمت اهل بیت علیهم السلام

امد شد میکرد [illegible] خود را از هواداران و دوستان ایشان

میدانست نقل کرد که ابلیس را در فلان جزیره در

فلان دریا بر روی سنگی دیدم که می نالید و می گفت متغیر

شفیعی الی الله اهل العبا * وان لم یکونوا شفیعی فمن * شفیعی

النبی شفیعی الوصی * شفیعی الحسین شفیعی الحسن *

شفیعی التی احصنت فرجها * فصلی علیها اله المنن * یعنی شفیع

گناهان من بسوی خدای تعالی ال عبا اند و اگر چه شفاعت

من نکنند و اگر ایشان را شفیع نافرمانی و گناه کار بی

خودی نزم پس کیست که او را شفیع توان ساخت و امید

شفاعت ازو توان داشت غیر از ایشان یکی

از ال عبا را بیان کرده می گفت که شفیع من نبی الله محمد

رسول الله صلی الله علیه واله است و بعد ازو شفاعت

کننده من وصی او امیر المومنین علیه السلام علی بن ابیطالب

پس پسران امام حسن او امام حسین پس ان ...
که نفس خود را و عرض خود را از نامحرمان نگاهداشت
بحدی که ایزد تعالی با عصمت و طهارت و پاکیزگی او گواهی
داده در قران مجید و ایه مبارکه تطهیر را در شان او
و فرزندان او نازل ساخت جامع این احادیث
و ناقل این حکایت ازان جهت بعد از نام نقات
گفته که عجایب تر انکه خلق الله تمامی از ابلیس و لشکر
او می ترسند و ازو بحق تعالی پناه می برند و او و لشکرش
از امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام می ترسند و
متوسل باو می شوند بجهة عظمت شان او و بلندی مکان
او صلوات الله و سلامه علیه و اله و اولاده و محبیه و در
در کتاب مستطاب علل شرایع که از مصنفات افضل
المجتهدین ابن بابویه است بسند صحیح نقل شده که ابلیس
گذارش افتاد بر جمعی از اشقیا که امیر المومنین را بد می گفتند
و بخبث او مشغول بودند بانگ بر ایشان زد که تبا لکم یعنی

کسی این دنیا در زیان آخرت نصیب شما را من بندگی کردم
حق تعالی در قوم جان دوازده هزار سال و بعد از فنای
جان شکوه کردم از تنهائی و مرا باسمان دنیا بردند و منتقل
گردانیدند و در انجا بعبادت حق مشغول بودم و در میان ملائکه
بسر می بردم در ان اثنا دیدم که نور شعشعانی بر ملائکه ظاهر شد
و همه او را سجده کردند و در حیرت بودند که ایا این نور
کدام یک از ملائکه مقرب یا انبیای مرسل است
که از جانب الله ندا رسید که ما هذا نور ملک مقرب
ولا نبی مرسل هذا نور طینة علی بن ابیطالب یعنی نیست
این نور نور ملکی مقرب یا نور نبی مرسل بلکه این نور طینة
امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام است پس حق تعالی بر شما که او را
هدی یاد می کنید و از جریح از مجاهد از ابن عباس و بروایت
دیگر اعمش از انا و روایت از عبد الله از علی بن ابیطالب علیه السلام
و بطریق دیگر خرگوشی باسناد خود از ضحاک از ابن عباس
نقل کرده اند و اینها همه از اهل سنت و جماعت اند

و ابن بابویه نیز در کتاب امتحان از روایات اهل سنت
از ابن عباس رضی الله عنه نقل نموده که گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله گفت لعنت یا علی بن ابیطالب برابر خانه کعبه
نشسته بودند و من در خدمت ایشان بودم که شخصی بجثه
و صورت فیلی از طرف رکن یمانی پیدا شد و رسول الله
صلی الله علیه و آله با او گفت لعنت بر تو باد و علی علیه السلام
گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله این کیست فرمود که آیا
این را نمی شناسی این ابلیس لعین است پس علی علیه السلام
برجسته خرطوم و پیشانی او را گرفته بر زمین زده گفت
یا رسول الله صلی الله علیه و آله من این را می کشم پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت آیا نمیدانی که او را مهلت
داده اند تا روز وقت معلوم پس علی علیه السلام او را
گذاشته و چون برخاست گفت یا علی علیه السلام ترا
بشارت دهم مرا بر تو و شیعه تو دستی نیست بخدا قسم است
که هیچکس نیست که ترا دشمن دارد الا آنکه من در نطفه او شریک

می شوم و فرزندان او از نطفه من و او بهم نیز رسند چنانچه حق تعالی
در قرآن مجید فرموده وشارکهم فی الاموال والاولاد ابلیس
رسول الله صلی الله علیه و آله تصدیق قول او نموده فرمود راست
میگوید یا علی علیه السلام او را بگذار تا برود و علی علیه السلام
دست از وی برداشت و از عزت و در احترام آن حضرت
بتر دادند ها کی اینکه در کتب سالفه آسمانی نام نامی اورا در هر کتابی
نامی مذکور بوده و در آسمان او را بنامی میخوانده اند بلکه تا قیام
قیامت خواهند خواند چنانچه در کتاب منتخب کلینی مذکور است
و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول که در ماه مبارک
رمضان جمعی را بنزد آن حضرت آوردند که رفتار کرده بودند
و روزه را خورده از ایشان پرسید که شما از یهود دید گفتند
نی فرمود که از نصارا اید گفتند نی ما همه مسلمانیم پرسید که شما
~~از یهود دید گفتند نی فرمود که از نصارا اید گفتند نی ما همه~~
مسلمانیم پرسید که شما را کوفتی و علتی هست که بسبب روزه
نگرفتن ... همه گفتند نی فرمود که شهادت میدهید که خدا یکیست

و محمد رسول او است گفتند خدا را می شناسیم اما محمد را نمیدانیم

خطاب با ایشان کرد که اگر اقرار بنبوت رسول الله صلی الله

علیه واله کردید خوب والا شما را بند و می کشم قبول نکردند

پس فرمود تا دود کردند و ایشان را بدود هلاک گردانیدند

پس جمعی از یهودان این خبر را شنیدند و بخدمت ان

حضرت آمده گفتند این چه بدعت بود که در دین محمدی

احداث کردی فرمود که شما را بخدا قسم میدهم و باین گفت

آیات و علامات که بر موسی علیه السلام نازل شده بود

که نمیدانید که بتر دیوشع بن نون آوردند بعد از وفات

موسی جمعی شد که اقرار بنبوت موسی نمیکردند وان هوسلی

ان جمع سه باین طریق هلاک کرد گفتند بلی گواهی میدهیم

که چنین بود و یکی که رئیس ان جمع بود از جیب خود

نوشته بر آورد و بدست ان حضرت داد پس چون

انرا گشود و نظر بر آن نوشته افتاد بگریست ان شخص

پرسید که ای پسر ابیطالب ترا چه چیز بگریه در آورد فرمود که نام

خود را دریں کتاب بگویدم که ثبت بود کریستم پرسید که بان
بنما که نام تو در ام الکتاب چیست پس حضرت اسم مبارک خود را که
ایلیا بود باو نمود و گفت اینک نام منست که در توریت
بایلیا مذکور است پس آن یهودی با قبیله اش باتمام مسلمانان
شدند و گفتند نشهد انک وصی رسول الله حقا و آن حضرت
فرمود حمد مر خدا ایرا که مرا در صحیفه ابرار یاد نموده و من تر داد از
فراموشان ننموده ام و رسول خدا صلی الله علیه واله در روز خیبر
در وقتی که آن حضرت را لوا داده راهی نمود فرمود که یا
علی علیه السلام ایشان در کتاب خود دیده اند که آنکسی که بر
ایشان غالب آمده بدست او عاجز آیند نام او ایلیاست
چون بقوم ملاقات نمائی نام خود را بگوئی که فتح در دست
تو بظهور رسد ان شاء الله تعالی و نام آن حضرت در زبور اوریا
و در صحف شیث حمر العین و در صحف ابراهیم حزقیل و در انجیل
بریا و در آسمان شماطیل و در زمین حمی ثایل و بر لوح قیددم
و بر قلم میصوم و بر عرش معین و بعبرانی بلقاطیس و بسریانی

نزد حبیب و در قرآن علی و نزد عرب [illegible] و فی و نزد عجم [illegible]
و بر [illegible] بطرسیا و نزد ارمن فریق و در صقلاب فرندق و نزد فرس
یزدار و نزد ترک راح و در خزر برنر و در حبشه بتریک و در میان
جنیان جنین و نزد فلاسفه یوشع و عند الکهنه بوذی و عند الشیاطین
مدبر و عند المشرکین موت الاحمر و نزد مومنان سحابة البیضا است
و صاحب کتاب انوار آورده که چون آنحضرت را در کتاب
های آسمانی سیصد نام است و زیاده هم گفته اند حتی آنکه
مشهور است که خدای تعالی را هزار و یک نام است و رسول صلی الله علیه
و آله و سلم را هزار نام و آن حضرت را نهصد و نود و نه نام و بعضی از القاب
و کنای او علیه السلام در اول کتاب مذکور شده و بعضی
القاب او را بترتیب حروف معجم بیان نموده اند و در هر
حرف القاب بسیار ذکر کرده مثلا در الف امام اهل الدنیا
و در جیم جامع الکمالات و در شین شمس الضحی و در کاف
کاشف الکروب و در میم مصباح الدجی و اگر خوف تطویل
نمی بود همه را ذکر میکردم و در مناقب شهرآشوب [illegible] کنیه النعمه

واکثر کتب مخفی و با بیان فضایل ان حضرت مسطوراست
اگر کسی خواهد باینها رجوع نماید واز فضایل وکمالات مخصوصه
بان حضرت انکه در روز قیامت حق تعالی او را بفضیلتی چند
مخصوص گردانیده که دیگران نیست اولا انکه خطیب خوارزمی
از اهل سنت بسند خود از ابو هریره و ابو جعفر طوسی در امالی
از روات اهل سنت است از ابن عباس و غیر ایشان
نیز از علمای طرفین از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل
نموده اند که فرمود در روز قیامت بغیر از چهار کس کسی سوار
نخواهد بود من بر براق و برادرم صالح پیغمبر بران ناقه که پی کردند
و عمم حمزه که شیر خدا است بر ناقه عضبا و برادرم علی بن ابیطالب
بر ناقه از ناقهای بهشت سوار خواهیم بود و در دست علی علیه السلام
لوایی خواهد بود که انرا لوای حمد نام باشد و در نزدیک عرش
رب العالمین ندا خواهد کرد که لا اله الا الله محمد رسول الله و
مردمان خواهند گفت که نیست این شخص الا ملکی مقرب یا
پیغمبری مرسل یا حامل عرش رب العالمین و ملکا از ساکنان

عرش پس فریاد خواهد کرد که این مرد نه ملک مقرب است و نه نبی
مرسل است و نه بردارندهٔ عرش عظیم بلکه این صدیق اکبر علی
بن ابیطالب علیه السلام است و بعضی از راویان حمزه سید
ذکر کرده اند و در تتمهٔ حدیث خلافی نیست وثانیاً اینکه طبری
وخرکوشی از اهل سنت باسناد خود از سلمان فارسی روایت
نموده اند که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود
در روز قیامت قبه و خیمه از یاقوت سرخ از برای من بزنند
بر جانب راست عرش و از برای ابراهیم بر جانب
چپ عرش و در میان ما هر دو از برای علی علیه السلام
از لؤلؤ بیضای درخشنده و بعد از تمامی حدیث فرموده که
فما ظنک بحبیب بین خلیلین یعنی پس چه گمان دارید
شما ای امتان من به دوستی که در میان دو دوست باشد
وثالثاً اینکه دارقطنی وابونعیم اصفهانی از اهل سنت
در احادیث صحیحه خود از انس مالک نقل کرده اند که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود روز قیامت منبری

از برای موذنان نصب کنند به بلندی سی میل فرشتکی از زیر عرش

رب العالمین ندا کند که محمد کجاست و من جواب دهم

و مرا گویند برین منبر بر او و من بر بالای منبر قرار گیرم باز ندا کند

که علی کجاست و من جواب دهم و چون جواب دهد گوید

باین بالا بر او علی علیه السلام آمده بیک پایه از من فروتر

قرار گیرد پس جمیع خلایق براشند که محمد سید المرسلین است

و علی سید وصیین انس گوید که چون سخن حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه واله باینجا رسید مردی از حضار مجلس برخاسته

گفت یا رسول الله صلی الله علیه واله کیست که بعد ازین مراتب علی علیه السلام

را دوست ندارد و با او دشمنی کند پس رسول الله صلی الله علیه

واله فرمود ای برادر انصاری دشمن نمیدارد از قریش علی علیه السلام را

مگر سقی و نه از قوم انصار الا یهودی و نه از عرب الا دعی

و نه از سایر مردمان الا شقی و در روایت ابن مسعود نه از زنان

مگر سلقلقی و سقی بمعنی زناکار و فاجر است و دعی آنکه جمعی سوار بر

او دعوی باشد و ندانند که از کیست چون معاویه و عمر علیه ما علیه

و دعا بس و [illegible] متعلق زنا که حیضش از راه دیگر آید و [illegible] مشهور رفت [illegible]
حدیث مذکور که روزی زنان آن حضرت را جزنا ناشایسته
گفت و آن حضرت با وی لفظ گفته زن گفت مرا از
خبر داد که غیر از خدای من کسی را بر آن اطلاع نیست وار
خود پشیمان شد و حضرت امیر علیه السلام دعا کرد تا بحال
سایر زنان باز آمد و رابعاً آنکه چنانچه در اثنای مباحث مذکور
گذشت آن حضرت قسیم جنت و نار است و یکی را بدوزخ
و یکی را به بهشت او می فرستد و خامساً آنکه مخالف و موالف
نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اول
کسی که با من مصافحه کند و مرا ببیند روز قیامت علی بن ابیطالب
علیه السلام خواهد بود و در کتاب شرف المصطفی از وراث
اهل سنت و جماعت نقل کرده از ابن عباس که رسول الله
صلی الله علیه و آله با میر المؤمنین علی علیه السلام خطاب
نموده که اما ترضی ان ابراهیم خلیل الله یدعی یوم القیمة
فیقام عن یمین العرش فیکسی ثم ادعی فاکسی ثم تدعی فتکسی

یافتنی آیات لطفی نهی نامی علی علیه السلام آنکه ابراهیم خلیل
خوانده خواهد شد در روز قیامت پس از طرف راست
عرش خدای بر پای خواهد داشت و او را بخلعت خلت
خواهند پوشانید پس خواهند طلبید مرا و بخلعت اصطفا پوشانیده
خواهم شد بعد از آن ترا طلب خواهند فرمود و مخلع بخلعت
کرامت خواهی شد و از جمله اعزاز و احترام آن حضرت
نزد الله تعالی آنکه او را با جمیع انبیای ما تقدم چنانچه اکابر علما
بیان نموده اند مساوات و برابریست اولا مساوات
او با آدم صفی آنکه انبیا همه از صلب آدم اند و اوصیا نبی
همه از صلب آن حضرت اند که ان الله اصطفی آدم
وال عمران علی العالمین و علم ادم الاسماء کلها در شان
آدم نزول یافت و رسول الله در شان علی انا مدینة العلم
و علی بابها گفته و اول کلمه که آدم بر زبان اند وقتی بود
که عطسه کرد و گفت الحمد لله و چون آن حضرت از مادر متولد
شده سجده کرد و الحمد لله بر زبان راند و آدم در میان مکه و طائف

مخلوق شد واو در میان کعبه بود بوجود امد و ان

خدا بود بموجب انی جاعل فی الارض خلیفة واو خلیفه رسول

انه صلی الله علیه واله بود بموجب علی خلیفتی و چنانچه تزویج

ادم و حوا در بهشت بود تزویج او و فاطمه علیهما السلام نیز در بهشت

شد بنحوی که سابقا مذکور شد و اهن را بجهة کارسازی

خلق با ادم فرستادند که وانزلنا الحدید و ذو الفقار را بان حضرت

دادند بجهة اتمام کار دین و ملایکه مامور شدند بسجده ادم و

رسول خدا بان حضرت گفت تو بمنزله کعبه بجایی و نبزد کسی

نمیروی و همه را رجوع و بازگشت بسوی تست و مساوات

ان حضرت با ادریس نبی علی نبینا و علیه السلام الکه

چنانچه ادریس را طعام و فواکه جنت نصیب شد ان حضرت

نیز مکرر از طعام و فواکه بهشت خورد و ادریس چون در اب

جمیع کتب بود مسمی با دریس شد و من عنده ام الکتاب

در شان ان حضرت نازل گشت و چنانچه ادریس واضع

بعضی از علوم و واضع خط بود ان حضرت نیز واضع علم نحو و غیره بسیت

کلام و ... علوم بیت و مساواتش با نوح علیه السلام
اینکه در شان نوح یا نوح اهبط بسلام منا واقع شده و در شان
او سلام علی آل یس بوقوع پیوست و چنانچه در وقت طوفان
نوح صاحب سفینه بود که وحملناه علی ذات الواح علی علیه السلام
صاحب سفینه نجاتست و رسول الله صلی الله علیه واله در شان
او گفت سفینه علی نجاة من النار و حدیث مثل اهل بیتی
کمثل سفینه نوح از بیان مستغنی است و اما مساوات
او با ابراهیم علیه السلام اینکه در شان او و هدیناه الی صراط
مستقیم و در شان علی و لکل قوم هاد وارد شده و سلام علی
ابراهیم در حق ابراهیم و سلام علی آل یس در حق او و اولاد
و چنانچه و انه فی الاخرة لمن الصالحین در شان ابراهیم نازل
شده در شان امیر المومنین علیه السلام نزول یافته
و ابراهیم علیه السلام از قوم خود مفارقت نمود و حق تعالی
از صلب او انبیا بیرون آورد که و وهبنا له اسحق و یعقوب
و علی از قریش مفارقت نموده و عطا کرد حضرت ایزد او را

نسل طیب وابراهیم بموجب اول بیت وضع اساس

اساس کعبه نهاده وامیر المومنین علیه السلام اساس اسلام

وکعبه را از لوث بتان پاکیزه ساخت وابراهیم بتان را

شکست درخانه کعبه که معبد کفار بود وعلی علیه السلام بتان را

برطرف ساخت ازخانه که قبله کاه دنیاست وحق تعالی

ابراهیم را ابتلا وازمایش نموده درقربان کردن فرزند وعلی را

را ازموده بخوابیدن برجای رسول الله صلی الله علیه واله

ومساوات او با یعقوب نبی علیه السلام اینکه یعقوب را

بیت الاحزان بود وال محمد را کربلا بیت احزان شد و

چنانچه یعقوب را به پیراهن پسر روشنی چشم یافت علی علیه السلام

را پیراهنی بود که فاطمه علیها السلام تار وپود انرا رشته هر کوری

را سبب بینائی وهر بیماری باعث شفا می شد وان حضرت

خود درجنکها می پوشید وآسیبی باو نمی رسید وچنانچه کرک

با یعقوب بتکلم آمده کفت کوشت انبیا بر ما حرام است مکرر شیر

وازدها بان حضرت بزبان آمدند واکر یعقوب را دوازده پسر بود

وانکه معصوم نبود بعضی غیر معصوم ان حضرت علی را نیز دوازده پسر بهمین نسق
فرزند داشت و یازده امام که از صلب اویند معصوم بودند اگر فرزند
او سوی چاه فرزندان انداختند فرزند او سید بتیغ گذرانیدند و ماوراء این
یوسف علیه السلام اینکه در شان او گفته قال یوسف
رب قد اتیتنی من الملک و در شان علی واقع شده و اذا
رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و چنانچه برادران بر و حسد بردند
ان حضرت نیز محسود مردمان بود و بعضی ازان سمت گذارش
یافت و چنانچه یوسف علیه السلام مدح خود نمود و حق تعالی
انرا بجهة رسول خود نقل کرد که انی حفیظ علیم و انا خیر المنزلین
وان حضرت نیز خود را ستوده و در خطبة البیان مذکور است
واگر یوسف را حق تعالی ستایش نموده و علی را نیز حق تعالی
ستایش کرده که و یطعمون الطعام و یوفون بالنذر
و چنانچه یوسف را ولد و بنده و سارق و معشوق خواندند ان
حضرت را علی اللهیان خدا و خوارج کافر و مرجیه موقوف و امامیه
معصومش نامیدند و چنانچه گرسنگان دنیا از لقای یوسف سیر میشدند

کرسنگان اخرت از دیدن علی بسیری نحار ... میرسیدند
واما مساوات ... با موسی بن عمران علیه السلام ... شیعلی ا
در کنار عدواته تربیت یافت داود در حجره تربیت حبیب ... داله
بود وچنانچه او ابن عمران بود علی ال عمران ... اسم ابیطالب
عمران است واکر موسی را از دشمنی چون فرعون در کوه ... حکیم
حفظ نمودند علی علیه السلام را از عدوی همچو ازدها درکهواره
حمایت فرمودند چنانچه موسی نیل مصر را بعصا شکافت
تا لشکرش کذشتند بچوبی که علی علیه السلام در دست داشت
واشاره بدجله کرد دجله شق شد وزمین دجله نمایان کشت
وآب ازدریا دمار روبکمی نهاد و خلق از اسیب اب سالم ماندند
واکر جراد و قمل مسخر موسی بودند جنیان فرات وسباع صحرای
کوفه مسخر او کردیدند واکر بدعای موسی بعد از موت عامی
زنده شدند سام بن نوح وچندین مرده وکشته دیکر بدعای
او زندکی یافتند واکر موسی را حق تعالی در قران در صد وسی موضع
یاد نموده علی علیه السلام را در سیصد جا از مصحف مجید یاد فرموده

چنانچه [عصا در] دست موسی اژدها شد کمان نیز در دست ان حضرت ع

[اژدها] شد و اگر موسی را عصا بود ان حضرت ع ذو الفقار داشت

و چنانچه عصا از شعیب بموسی علیها السلام رسید ذو الفقار نیز از رسول

صلی الله علیه واله بعلی علیه السلام تسلیم بود و اگر موسی بکوه طور

براید امیر المومنین علیه السلام بکتف رسول ص سربلندی یافت

و اگر موسی پسر و پسیر داشت علی را حسن و حسین علیهما السلام

بودند و چنانچه ولایت موسی در اولاد هرون بود ولایت محمد صلعم

باولاد علی قرار یافت و چنانچه موسی سنگی از سر چاه بر داشت

که چهل شخص ان سنک را بر میداشتند در وقتی که بشهر مدین

رسید و کوسفندان شعیب را اب داد علی علیه السلام نیز

سنک از سر چشمه حوما بر داشت در راه صفین که سیصد کس

از بر کندن ان از جای خود عاجز بودند و مساوات ش با هرون

اینکه چون گذشت در چندین موضع رسول الله صلی الله علیه واله

فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی و مومنان علی را دوست

میداشتند چنانکه اصحاب هرون هرون را و چنانچه منزلت

احدی
پس نزد موسی چون منزلت هرون نبود منزلت هیچ
و رسول الله صلی الله علیه واله بمنزلت علی علیه السلام میرسید چنانکه
رون سه موسی علیهما السلام در زیر جبه خود دراورد و او را بر زمین
رد رسول الله صه علی علیه السلام سه در عبای خود داخل کرد
بوده
دعا فرمود و چنانچه حق تعالی هرون سه پیراهن حیا پوشانیده
نا ان پیرهن در بر او بود از هر بلا ایمنی داشت علی سه نیز پیراهن
امن پوشانیده و رسول الله صلی الله علیه واله در حق او گفت
تا سی سال بعد از من که با ناکثین و قاسطین و مارقین جهاد
کرده باشی در امان خواهی بود و اما مساوات او با یوشع بن
نون علیه السلام اینکه چنانچه افتاب از برای یوشع برگشت
در بابل از برای ان حضرت عم نیز مراجعت کرد و چنانچه
یوشع وصی موسی بود او وصی رسول الله صلی الله علیه واله بود و
رسول علیه السلام در حق او فرموده انت عندی بمنزلة
یوشع من موسی چنانچه گفته بود بمنزله هرون من موسی و مساوات او
با ایوب نبی اینکه چنانچه حق تعالی در شان ایوب فرموده

الکه ... تا ... صبر را در حق عالی کفته الذین اذا اصابتهم مصیبة وچنانچه
حق ... بعلاء مدح ایوب در صبر بر بلا فرموده مدح ... نیز دراین
باب نموده که والصابرین فی البأساء والضراء وانبیاء واتباعش با لوط
علیهم السلام ... کنه چنانچه ذکر او در قران مجید در بیست و شش
موضع فرموده ذکر علی علیه السلام بعدد آن که مذکور شد شده
و با جرجیس و یونس و زکریا و یحیی و دیگر انبیا علیهم السلام اینکه
چنانچه ایشان در محنتها و بلاها صبر نمودند و از حق تعالی غافل
نشدند علی علیه السلام نیز بران فتنها و آزارها که از قوم دیده و
کشیده صبر نموده تحمل ورزید و طرفة العین از یاد حق غافل نبود
و جرجیس را بانواع عذاب مبتلا ساختند علی علیه السلام را نیز
از دشمنان انواع اهانت و آزار رسید و با چندین طایفه جنگ
کرد ... بران حضرت لازم شد واکراویتی چند شکست ازان
حضرت نیز اضعاف آن بقعاب امد واگر حق تعالی دشمنان
جرجیس را باتش دنیا هلاک کرد دشمنان آن حضرت را
باتش دوزخ وعده داد واگر یونس از قوم مفارقت نمود

در حال غضب که وذاالنون اذ ذهب مغاضباً این حضرت
بجهاد بیرون تشریف رفت واکر از برای او درخت کدو رویانیدند
علی علیه السلام سوا از فواکه بهشت خورانیدند واکر او سه لاکه ...
صد هزار کس و بیشتر ساختند که وارسلناه الی مائة الف
او یزیدون علی را امام انس و جن کردانیدند واکر او در مکان
عبادت خدا کرد که قبل از ان کسی در انجا بعبادت قیام
نموده بود علی علیه السلام در مقامی تولد یافت که قبل
ازو و بعد ازو کسی سوا این شرف نبوده و نخواهد بود واکر زکریا
سوا بشارت بیحیی دادند در محراب و علی سوا بشارت
بحسن وحسین دادند در مسجد رسول و حالیکه زکریا و یحیی هر دو
سوا مرتبه بلند شهادت نصیب کشت ان حضرت را با حسین
او علیهما السلام بهمان طریق بدرجه شهادت فایز کردانیدند
و زکریا واعظ بنی اسرائیل بود و کفیل امور مریم ان حضرت
مفتی امت بود و کافل مهمات فاطمه علیها السلام
و اما مساوات ان حضرت با داود و سلیمان علیهم السلام

چنانکه حق تعالی در شان داود فرموده انا جعلناک خلیفة فی الارض
علی را نیز مرتبه خلافت درست واگر داود جالوت را کشت
او عمر بن عبد ود در حرب را بقتل رسانیده واگر داود
سنگی داشت که آلت قتل کفار بود ذوالفقار علی علیه السلام
سبب هلاک دشمنان می گشت وحق تعالی در شان
داود فرموده که بقیة من ال موسی وال هرون ودر حق
علی واولاد بقیة الله خیر لکم نازل ساخته ودر حق داود اتیناه
الحکمة وفصل الخطاب نازل شد ودر شان علی وعنده
علم الکتاب فرموده وداود حبیب انبیا بود وعلی سرور اولیا
داود چون در کنار نهر فلسطین با آب رسید فرمود که هر که ازین
آب بخورد از من نیست وجمیع قلیلی ماندند که ازان آب نخوردند چنانکه
حق تعالی دران خبر داده که فشربوا منه الا قلیلا پس داود
فرمود هرگاه اطاعت من در یک شربت آب نکردید در امور
حرب یک خواهید کرد واز قوم جدا شده سیصد وسیزده کس
با او ماندند واز جمله هشتاد هزار کس وهمچنین قوم علی علیه السلام

بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند که دست بنده تا با

بیعت کنیم و این حضرت گفت اگر راست میگویید

بدوستی من می کنید فردا صبح با سر تراشیده نزد من آیید صبح

با آن صفت ندید الا هفده کس را و چون خلافت قصه

هلاک داود داشت و حق تعالی او را بدست داود مقتول

ساخت و ملک بر داود قرار گرفت دشمنان علی علیه السلام

هم میخواستند که او را مستاصل سازند و از اولاد او کسی

را در روی زمین نگذارند و بر خلق خدا حاکم باشند خدای تعالی

بقدرت کامله است تخم ایشان را از روی زمین برانداخت

و امامت را در اولاد او قرار داده عالم را از این

یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره هر چه تو خواهی

نچنان می شود هر چه خدا خواست همان می شود و سلیمان علیه السلام

خاتم را از حق تعالی درخواست از برای ملک و آن و علی علیه السلام

همان خاتم را در راه خدا داد از جهت رضای ملک متعال

سایل سوال کننده بود و او عطا نماید سلیمان مناجات

کرد که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب
غرض یا بهن ملکی عطا کن که بدیگری عطا نکرده باشی و علی
علیه السلام بحطام دنیا خطاب نمود که یا صفرا یا بیضا غری
غیری [illegible] زرد و سفید وای طلا و نقره غیر مرا فریب
دهید که محبت شما مرا از راه نمیتوانند برد و سلیمان ع با سوال
ملکی داروند که بدیگری عطا نشده بود لیکن فانی و علی علیه السلام
بی سوالی ملک عالم باقی یافت فجعلناه هبا منثورا از ان
بجز انست و نیز ملکا کبیرا برین مشعر و سلیمان بلقیس را تزویج
نمود بعنف و علی فاطمه را از خدا و رسول الله صلی الله علیه و
آله یافت بلطف و چنانچه رد شمس بجهت ادای نماز و
سلیمان علیه السلام واقع شد از برای علی علیه السلام
نیز بظهور رسید مساوات او با صالح پیغمبر علیه السلام
آنکه چنانچه از برای او یک ناقه از کوه و سنگ برآمد
از برای علی علیه السلام هشتاد ناقه از تلال ریگ برآوردند
و اگر خلق او را صالح نامیدند حق تعالی علی را صالح المؤمنین

خوانند و در جفاهای که از دشمنان و معاندان کشیدند
بودند و اکثر انبیا او سلا ثنیا کردند پسر این رازدح نمودند و اما مساوات
او با عیسی علیه السلام انکه حق تعالی عیسی سلا روح خدا
خلق کردانیده بود بموجب فنفخنا فیه و خدا و
علیه السلام هم مخلوق از نورست چنانچه رسول خدا صلی
الله علیه واله ازان خبر داده که خلقت انا و علی من نور
واحد و تولد او در بیت المقدس و محال عبارت پیغمبران
شده بود که فانتبذت به مکانا قصیا و ولادت علی
علیه السلام در خانه کعبه شد و شاعری گفته بیت طواف
خانه کعبه ازان شد بر همه واجب که انجا در وجود امد علی
بن ابیطالب و عیسی در شکم مادر با مادر تکلم می نمود و
از علی نیز مکرر این صورت وقوع یافته و عیسی در مهد
با بنی اسرائیل سخن گفت و علی در روز تولد با رسول الله صلی
الله علیه واله چنانچه گذشت تکلم فرمود و وحی بر عیسی در مدت
سه سال نازل می شد و امامت امیر المومنین علی علیه السلام

همراه ...ب بود بینا یادی و کمی وازجمله عیسی مایده از
اسمان نزول یافت وبجهة او مایده ازبهشت اوردند و
درشان عیسی ویعلمه الکتاب امده ودرحق او من عنده
علم الکتاب ... بعیسی مخصوص مخصوص بود وعلوم کتب
وصحف همه بعلی منسوبست وعیسی احیاء اموات میفرمود
چنانچه گفت واحیی الموتی باذن الله وعلی اصحاب
کهف وبسیاری سالها زنده گردانیده وعیسی فرموده که تا زنده باشم
زکوة میدهم وبرو واجب نبود وعلی هم درنماز باانکه زکوة داد
واية انما ولیکم الله دران باب نازل شد وعیسی با انکه معلمی
دراشته باشد روزی که مادر او را بمکتب برد توریة را
برمعلم خواند وعلی نیز با معلم قرائت نمود وحدیث
لا فتی الا علی ... گذشت و چنانچه او از غیب خبر
میداد ازعلی نیز بکرات واقع شده و چنانکه زهد وفقر عیسی
مشهورست چون از رسول الله صلی الله علیه واله پرسیدند
که زاهد ترین زاهدان وفقیرترین فقیران کیست فرمود که این

عم من فرست و وصی من و برادر من از چنانچه [illegible] علیه ا[illegible]
اختلاف فرقه نجدیه و یعقوبیه کفتند خداست و نسطوریه پسر خدا
خواندند و اسرائیلیه ثالث ثلثه اش نامیدند و یهود دیگر [illegible]
و سحرش تهمت زدند و اهل اسلام او را عبد الله و رسول
الله و روح الله میدانستند چنانچه خود نیز کفته انا عبد الله
علی علیه السلام را نیز بطریقی که کذشت باسما مختلفه نام
بردند و اما مساوات او با رسول الله صلی الله علیه و آله
انکه حق تعالی آن سرور را در شب معراج امام انبیا کرد و هنود
و علی را در روز غدیر امام اوصیا قرار داد و رسول الله صلی
الله علیه و آله را بر براق سوار ساختند و علی علیه السلام
پا بر دوش نبی نهاد و نبی را بر دوش رحیم یاد نمودند و علی
را بلسان صدق علیا و حق تعالی نبی را نعمت الله خواند
که یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها و علی را بخود نسبت داد که
که اتممت علیکم نعمتی و علامت نبوت در کتف آن
حضرت بود و نشانه شجاعت در ساعد علی و چنانچه رسول

الله صلی الله علیه واله رسول و پیغمبر کرده خلیفه بود علی
علیه السلام را امام جمیع امت ساختند و حضرت رسالت
فرمود که نصرت بالرعب یعنی یاری کرده میشوم بترس و
خوفی که حق تعالی از من در دل کفار می اندازد و خطاب
بعلی نموده که الرعب معک یقدمک اینما کنت یعنی این
ترس و خوف با علی علیه السلام هست و پیشاپیش او میرود
و هر جا باشد و با هر که باشد و اهل سنت از انس مالک
نقل کرده اند که گفت از رسول الله صلی الله علیه واله
شنیدم که گفت انا خاتم الانبیاء و انت یا علی خاتم الاولیاء
از ابن عباس نقل کرده اند که گفت رسول الله صلی
الله علیه واله فرمود مرا پنج چیز دادند و علی را نیز پنج امر
عطا نمودند مرا جوامع علوم و علی علیه السلام را جوامع
کلم و مرا نبی کردند و او را وصی و بمن کوثر دادند و باو سلسبیل
و مرا وحی عطا شد و او را الهام شد و مرا باسمان بردند در شب
اسری و بر علی درهای اسمان مفتوح شد و ایضا در شرف النبی

مذکور است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی
ترا سه چیز دادند که مرا مثل آنها نیست تو مثل من پدر
زنی و چون فاطمه زوجه و همچو حسنین فرزندان داری و مرا
اینها نیست و حدیثی که احمد حنبل از ابن عباس و
دیگران از انس نقل کرده اند که من اراد ان ینظر الی
ادم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی سخاوته و الی
موسی فی بطشه و الی سلیمان فی بهجته و الی داود فی قوته
و الی یوسف فی جماله و الی یحیی فی زهده و الی عیسی فی حکمته
و الی محمد فی کماله فلینظر الی علی بن ابیطالب قبل ازین
نیز مذکور گشته و مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
درین مساوات مناسب هست و از جمله آنچه دلالت بر
کمال قرب و منزلت آن حضرت در درگاه الهی
دارد حکایت سخن گفتن آفتاب است با او علیه السلام
که مخالف و موالف نقل کرده اند و از آن جمله در کتاب
روضة الواعظین و مجمع الرائق و مناقب شهرآشوب مذکور

بطریق مختلفه از ابن عباس رضی الله عنه
که سعید بن جبیر گفته بخدمت ابن عباس رفتم و بعد از رسم
سلام و مرحبا و نقل سخنان از هر کس و هر جا گفتم
ای پسر عم رسول الله صلی الله علیه واله امده ام که سوال کنم
از شما از حال علی بن ابیطالب و اختلافی که مردمان در
باب او دارند و افراط و تفریطی که در شان او واقع است
پس ابن عباس گفت که آمدی تا سوال کنی از بهترین خلق
الله درین امت که بعد از محمد که نبی الله است امده که سوال
کنی از مردی که او سه هزار منقبت در یکشب بود که ان شب
قربت امده که سوال کنی از وصی رسول الله صلی الله علیه و
آله و وزیر او و خلیفه او و صاحب حوض او و صاحب
لواء او و صاحب شفاعت او در روز قیامت بان
خدائی که روح ابن عباس بدست اوست و زندگیش
بقدرت او که اگر دریا های دنیا همه مداد کردد و درختهای
که در کل دنیاست همه قلم شود و هر که در دنیاست از آدمیان

و چنین همه نگاه کننده باشند واز روزی که حق تعالی دنیا را آفریده است

تا آن روز که روز آخرین دنیا باشد این کاتبان مذکور مناقب علی

بن ابیطالب علیه السلام و فضایل او را می نویسند عشری از آنچه حق تعالی

بآن حضرت کرامت کرده است از مناقب و مفاخر و فضایل

و فواضل نخواهند نوشت و نمیتوانند و چون پرسیدند ای علی از آنچه

دیده ام از برای تو نقل کنم چون حق تعالی مکه معظمه را بجهت

رسول الله صلی الله علیه و آله فتح نمود از آنجا بیرون آمدیم

هشت هزار مردم بودیم و چون شام شد عدد مردمان بده هزار

رسید و چون صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

که مهیای جدال قبیله هوازن شوید و چون وقت بر آمدن

آفتاب شد خطاب بعلی علیه السلام کرد که یا علی قم

وانظر کرامتک علی الله عز وجل و کلم الشمس اذا طلعت

یعنی ای علی برخیز و ببین عزت و حرمت و قدر و منزلت

خود را نزد الله تعالی و با آفتاب که روشن ترین آیتی است

از آیات قدرت او و عظیم صنعتی است از آثار صنع او تکلم کن

که هنگام طلوع آفتاب اوست و واله ابی سعید که من چه بشنیده ام بر
هیچکس در هیچ وقت مگر در ان روز بر علی بن ابی طالب
خطاب برادر خود گفتم که برخیز تا ببینیم چگونه آفتاب
عالمتاب با علی علیه السلام حرف خواهد زد و سخن خواهد گفت
پس چون آفتاب برامد دیدیم که برخاست علی علیه السلام
و رو باقتاب کرده گفت السلام علیک ایها العبد الذائب
فی طاعة ربه یعنی سلام و دعای من بر تو ای بنده که از بنده
در طاعت و عبادت پروردگار خویش پس جواب داد
او را آفتاب چنانچه جمع مردمان شنیدند بکلامی فصیح بلیغ
و گفت السلام علیک یا اخا رسول الله و وصیه و حجة الله علی
خلقه یعنی سلام بر تو باد ای برادر رسول الله صلی الله علیه و آله
و وصی و جانشین او و حجت الهی و دلیل و رهنمای حق تعالی
بر همه بندگان او از جن و انس و چون علی عمران علیه السلام
این کلمات را از ان مظهر نور یزدانی شنیده بسجده افتاد
و سجده شکر الهی بتقدیم رسانید سجده طولانی نموده میگریست

و بجدا ابی کرکه جز او خدا نیست که و دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر خاسته

و سر علی علیه السلام را از زمین برداشته خاک از پیشانی او دور میکرد

و دست مبارک بر روی او می مالید و میگفت قم حبیبی فقد

ابکیت اهل السماء من بکائک و باهی الله عز و جل بک

حملة عرشه یعنی برخیز ای دوست من پس بدرستی که بگریه

در آوردی اهل آسمان را از بس گریه کردی و مباهات کرد

و مفاخرت نمود حضرت عزت بتو بر حاملان عرش مجید

و بعد از نقل این حکایت ابن عباس از فراق آن حضرت

گریان شده حضار نیز گریستند و سعید بن جبیر او را دعا کرد

رخصت طلبید و از جمله قرب و منزلت آن حضرت نزد

رسول الله صلی الله علیه و آله آنکه اگر در غزای همراه نمی بود حق تعالی

جبرئیل یا میکائیل یا هر دو را میفرستاد که بعوض او جهاد

نمایند تا در غنیمت شریک باشد و از ثواب جهاد نیز بهره

نماند و اگر بغزای میرفت جبرئیل و میکائیل در دو طرف

او میرفتند و اگر او را شغلی یا کاری می بود ملائکه امداد و معاونتش

می نمودند چنانچه از ابا هریره منقولست که گفت در خدمت رسول
الله صلی الله علیه واله رفتیم و دران غزا علی علیه السلام
در مدینه بر سر اهل و عیال گذاشته بود و چون فتح شد
غنیمت بر کسی قسمت و بهر کسی از غنیمت یکسهم رسید بعلی دوسهم داد
پس جمعی برخاسته گفتند یا رسول الله صلی الله علیه واله
بعلی دو سهم میدهی و حال انکه او در مدینه بود پس رسول خدا
صلی الله علیه واله فرمود ای جمع مسلمانان شما را قسم
میدهم بخدا و رسول که در اثنای جنگ سواری از جانب دست
راست بر کفار حمله نکرد و لشکر کفار را پراکنده نمود و بعد ازان
بنزد من نیامد و با ما سخن نکرد همه او را دیدند یا نه گفتند بلی یا
رسول الله همه دیدیم گفت ان جبرئیل بود و وقتی که امد گفت
سهم من تعلق بعلی دارد و همچنین شما را قسم میدهم که از جانب
دست چپ سواری بر کفار حمله کرد و لشکر دشمن را متفرق
ساخت و بنزد من نیامد گفتگو نمود گفتند بلی یا رسول الله صلی
الله علیه واله فرمود که آن میکائیل بود و چون بنزد من امد گفت

سهم من تعلق بعلی دارد بجدا نمی که روح محمد در دست تو او نیست
که بعلی نداده ام الا سهم جبرئیل و میکائیل سلام علیهما السلام
پس تکبیر گفت و حضار مجالس جمیعا بموافقت آن حضرت
تکبیر گفتند و چنانچه صاحب کشف الغمه از مصنف کتاب
کفایت الطالب نقل کرده که او از وهب بن منبه واو
از عبد الله بن مسعود روایت کرده که گفت رسول خدا صلوات
الله وسلامه علیه و آله فرمود ما بعثت علیا فی سریة الا رایت
جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره والسحاب تظله حتی
یرزقه الله الظفر یعنی نفرستادم علی علیه السلام را بهیچ غزائی
مگر آنکه جبرئیل سلام از جانب راست و میکائیل سلام از طرف
چپ او دیدم با ابری در سایه بر سر او افکنده بود تا وقتی که
حق تعالی او را فتح و نصرت روزی نمود و چنانچه در مناقب
خوارزمی مسطور است و نیز از سلمان فارسی منقول که رسول خدا صلی
الله علیه و آله مرا بطلب امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد علی
علیه السلام در خانه نبود و دست آسیا را در خانه ایشان بود بجهته

آرد کردن گندم و جو دیدم که در حرکت و بگرد انیده میگردد وارد

از آن میر یزد بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه واله آمده

تعجب از آن نقل کردم فرمود که ازین تعجب مکن حق تع

چند سال بجهة خدمت علی ولد ابیطالب اورا مقرر داشته

که ایشان را امداد و معاونت میکرده باشند و آن دست اس

را ملایکه میگردانند و مشهورست ابو نواس شاعررا گفتند با

این طبع نظم چرا در مدح امام رضا علیه السلام چیزی نگفته

چه معاصر آن حضرت بود قطعه گفت که یک بیتش اینست شعر

انا لا استطیع مدح امام کان جبرئیل خادما لابیه یعنی من مدح

شخصی که جبرئیل این خادم پدر او بوده چون بگویم و در مداحی

او چه توانم گفت و ایضا در کشف الغمه نقل کرده است

که بعمر عبد العزیز رسانیدند که جمعی در شان مرتضی علی سخنان

بد میگویند بمنبر برآمده حمد الهی و نعت رسالت پناهی بجا آورده

بعضی از فضایل امیر المومنین را بیان نموده و گفت عراک

بن مالک غفاری از ام سلمه روایت نمود که گفت رسول خدا

در خانه من بود که جبرئیل بر و نازل شد و با او حدیث میکرد و من میدیدم
که رسول الله صلی الله علیه و آله تبسم می کند و میخندد و چون از وحی فارغ شد
از آن حضرت پرسیدم که یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز شما را بخنده آورد
فرمود که جبرئیل گفت گذشتم بر علی که شتران خود را در چراگاه میچرانید بود
و خوابیده و بدن مبارکش برهنه شده من او را پوشانیدم و سردی
ایمان او بدل من رسید و هر گاه جبرئیل کسی را خدمت کند شما را نیز
نیز رسد که در باب او حرف زنید و ما حصل کلام درین مقام
اینست که انچه از مناقب و مفاخر آنحضرت درین کتاب
و بتخصیص درین باب مرقوم شده نسبت بانچه از آن مظهر عجایب
و مظهر غرایب در مدت شصت و سه سال که عمر شریف آن
حضرت بوده چون قطره ایست بدریائی یا دانه بخرمنی چه مناقب
آن حضرت حدی و نهایتی ندارد چنانچه از خلیل نحوی مشهور است
که از او پرسیدند در باب علی چه میگوئی گفت در باب شخصی چه
توانم گفت که دوستان از خوف اعدا از اظهار مناقب او نتوانستند
کرد و دشمنان از زردی حسد پنهان داشتند و مع هذا خافقین از

ماثر و مفاخر او پرشده و نه زینت که همین دوستان سه
در ذکر مدح و منقبت او رطب اللسان بی بلکه دشمنان نیز به
در محامد او بتقصیر از خود سالف نیستند و بقدر امکان نقاد و نشر او
در نشر محاسن آن حضرت می کوشند چنانچه قاضی میر حسین
میبدی سنی که در شرح دیوان مرتضوی مدحی ساباقصی الغایت
رسانیده یک رباعی او در مدح حضرت امیر علیه السلام زینت سه
از مهر علی کسی که یابد عرفان ٭ نامش همه دم نفس کند بر دل و جان
این نکته ظرافه بین که ارباب کمال ٭ یابند ز بینات نامش ایمان
و ملا جلال دوانی که اگرچه میر نورالله نور الله مرقده در کتاب
مستطاب مجالس المومنین دست و پای بسیار زده که او سد
در خوب مومنان داخل کند اما بظاهر سنی و حنفی مذهب هست لذا
این رباعی در مدح آن حضرت بر زبانش آمده که خورشید کمال است
نبی ماه ولی ٭ اسلام محمد است و ایمانست علی ٭ گر بینه بر این سخن
می طلبی ٭ بنگر که ز بینات اسمات جلی ٭ و در رباعی دیگر
چون تخلصش فانی بوده گفته است فانی الف است احد از دو حرف برد

و اکثر بشمار نپایانش بعدد نگنجد که علی آیات فاتحة الکتاب الله فی

ابه قل هو الله احد و صاحب فصول مهمه حنبلی و خوارزمی حنفی و صاحب

کشف الغمه که باعتقاد اکثر علما سنی است در سه کتاب خود اندکی را

از مناقب آن حضرت بیان کرده اند و نوشتن مدح سلا بنحوی

کرم نساخته اند که دیگری بگرد شان تواند رسید و بسیاری از آنها

درین رساله مسطور هست و مصابیح الفضائل ما شهدت به الاعداء که

اگرچه مکرر شده مکرر نمیشود و هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطاب

با آن حضرت گوید یا علی علیه السلام هیچکس ترا چنانکه خدا می شناسد

و من شناخته ام نشناخته پس دیگران او را چون توانند شناخت

و در مدح او چه توانند گفت و کسی را که مداحی همچو رب العالمین و

سید المرسلین و جبرئیل امین باشد و فصحا و بلغا و علما و عرفا در ادای

حمد و مدح او بعجز معترف باشند لاکن کج مج زبان شکسته قلم ناقص بیان

ای نادان

از کرامات و معجزات و مناقب و مفاخر او چه دیده باشم یا

شنیده و چه بیان کنم که اهل دانش و مردم دانا را پسند افتد

لیکن از عالم آن پیره زنانم که در روز بازار یوسف بدو سه کلاوه

کرداند

...هد شت و بهوس خریداری یوسف کمر امید بر میان بسته و با
دران میدان نهاده بود و مولانا جامی در کتاب یوسف زلیخا
قصهٔ او را بنظم اورده که بیت چو شد یوسف بخونا کرم بازار ٭ شدند از شوق
مصریان یکسر خریدار ٭ بهر چیزی که هر کس دسترس داشت ٭ دران
بازار بیع او هوس داشت ٭ شنیدم کز غمش زالی بر اشفت ٭ تنیده
ریسمانی چند می کفت ٭ همین بس کرچه بس کاسد قماشم ٭ که در سلک
خریدارانش باشم ٭ بارزوی اینکه در سلک مداحان و در سلک
هوا خواهان ان حضرت داخل باشم بهمین قدر که مذکور و مسطور شد
اکتفا نمودم امیدواری بدرکاه باری انکه کاتب این حروف
و نویسندکان و خوانندکان و شنوندکانی که مشتاق شنیدن مناقب
ان حضرت باشند بثواب جزیل و اجر عظیم رسیده بهرمند کردند
امید که این درخت ارزومندی بر بدهد و این جمع و تالیف ناقص
بسبب سهوی و یا غلطی باعث زیادتی کناه و موجب تضعیف ناله و
آه نکردد چنانکه عارفی کفته است بیت ترسم که در ترازوی اعمال ما نهند
سنکی که سجده کاه نماز ریای ماست ٭ و الها قضایا و احکامی که از ان حضرت

صلوات الله علیه و آله بظهور آمده بموجب احادیث کم
سنت حضرت نقل کرده اند و اعتراف نموده یکی از آن احادیث است
که در کشف الغمه از عز الدین محدث حنبلی نقل کرده که او
خود از ابن عباس روایت می نماید که گفت لقد اعطی علی بن ابی طالب
تسعة اعشار العلم وایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر یعنی تحقیق
که عطا کرده شده است بعلی بن ابیطالب نه جزو و باقی با دیگران
شراکت است و احکام و قضایای آن حضرت یا آنست که در زمان رسول
الله صلی الله علیه و آله و در حین حیات آن سرور بوده یا در وقت
حکومت خلفای ثلثه یا در حالت خلافت حضرت علیه السلام چه در
حیات رسول الله صلی الله علیه و آله بجهت آنکه بر امت ظاهر شود که غیر
از او کسی سزاوار استحقاق نیابت و جانشینی من نیست حکم را بدیگری
نمیفرمود و اما در زمان خلافت خلفا چون هر یک از دیگری نادان
تر بودند و علم بکمال آن حضرت داشتند و هر واقعه که رو میداد
بعجز خود اعتراف میکردند لابد در قضایا و در احکام وارده با آنحضرت رجوع
مینمودند واقیلونی ابو بکر و لولا علی لهلک عمر مشهور است و علمای اهل

ست در نهفار و دو موضع نوشته اند که عمر باین لفظ تکلم نمود و یکی از علمای
امامیه رساله نوشته و هفتاد و دو موضع را شمرده و وقت و مقام و
موضع و محل و واقعه را بیان کرده و صاحب کشف الغمه عبارتی
غیر ازین اسم از موفقات کرده و از سعید ابن مسیب روایت
نموده که گفت حاضر بودم که مشکلی در وقت خلافت عمر رضی الله عنه
بهم رسید و از حل آن عاجز شد و چون حلال مشکلات
امیر المومنین علیه السلام حل آن مشکل نموده عمر رضی الله عنه گفت
اللهم لا تبقني لمعضلة ليس لها ابن ابي طالب علیه السلام حیا یعنی
بار الها مرا زنده مگذار در آن وقت که واقعه مشکلی رو نموده باشد
و در آن حال علی بن ابی طالب علیه السلام حاضر نباشد که حل آن
مشکل و دفع آن واقعه بکند و صاحب کشف الغمه و الموید خوارزمی
در مناقب خود هر دو حدیثی از نهفار بتغییر و تحسین نقل نموده اند
و از محمد بن خالد حسینی روایت کرده که گفت عمر بن خطاب
روزی بر منبر بود و خطبه ادا می نمود در آن اثنا گفت لو صرفناکم
عما تعرفون الی ما تنکرون ما کنتم صانعین قال فانهو اثقال و الک ثمنا

فقام علی علیه السلام وقال اذا کنا نستتیبک فان تبت
قبلناک فقال عمر وان لم قال نضرب الذی فیه عیناک فقال
الحمد لله الذی جعل فی هذه الامة من اذا اعوججنا اقام اودنا یعنی اگر
برگردانیم شما را ای امت محمد از آن چیزی که شناخته اید و دار
که دین اسلام است بسوی آن چیزیکه منکر اید و آن
که کفر و بت پرستی است یعنی شما را از اسلام بکفر اگر برگردانیم
شما چه خواهید کرد و چه خواهید گفت مردمان در جواب او سا
شدند و هیچکس هیچ نگفت و چون دید که هیچکس جواب نمیدهد
باز این حرف را تکرار کرد پس مرتضی علی علیه السلام که در
گوشه از مسجد نماز میکرد از گفتگوی او بیتاب شده
وگفت آن خواهیم کرد که چون اراده این نحو عمل کرده ترا توبه خواهیم
اگر توبه کند قبول می کنند پس عمر گفت و اگر توبه نکنم چه می کنید
فرمود اگر توبه نکنی گردنت را خواهیم زد چون از حضرت امیر
این سخن را شنید و غرض او را فهمید حسن ابدالیانه بر در چهل ملکی
زده چون از حضرت گفت حمد مر آن خدایرا که در این امت کسی

ما مقید ساخته و منصوب گردانیده که هر گاه ما براه کج افتادیم براه
راست دلالت میکند و کجیهای ما را راست میکرد و از وصاحب
کشف الغمه بعد از ان که این حدیث را نقل کرده نوشته است
و هذا عجیب و فیه عجب یظهر لمن تامله یعنی این حدیث عجیبست
و درین جواب سوال سری غریب است بر کسی که تاملی بکند ظاهر میشود
و ظاهر آن سری که اشاره بان کرده است این باشد که عمر رضی الله عنه
را فکر برگشتن از دین بوده و رفقای هم میخواسته از یاران استفسار
میکرده که به چند از اصحاب کسی موافقت او میکند و این هوس دیگر
انرا نیز است یا نه و چون از کسی جواب نشنید و انکه مقصدی جواب
شد چنان جواب داد بر در شکر و حمد زده حضار را باین حمد از خود راضی
نمود و هر گاه در زمان خلافت دیگران حاکم شرع و قاضی دین
و مفتی مسایل ان حضرت باشد در زمانی که خلافت ظاهری
هم با او باشد یقین که قضایا و احکام با در جوع خواهد شد چه در هیچ حال
بغیر از رسول الله صلی الله علیه و آله لذو اعلمی نبود ابو المؤید خوارزمی
لذ ابو در مناقب نموده که کنت العلا ثلثة رجال بالشام

ورجل بالكوفة ورجل بالمدينة فالذی بالشام یسئل الذی بالکوفة

وهو یسئل عن الذی بالمدینة وهو لا یسال احدا یعنی علمای دین اسلام

که از همه کس اعلم و داناترند منحصر در سه کسند یکی انست

که در شام می باشد و مراد او ازان ابو درداست بود و دوم انست

که در کوفه میباشد یعنی عبدالله بن مسعود چه او از همه فقیه

تر بوده و سیوم ان کسی است که در مدینه بسر می برد و مقصود

از و امیر المومنین علیه السلام بود و بعد ازان گفت من در مسایلی

که در می مانم از عبدالله بن مسعود میپرسم و چون عبدالله بن مسعود

مشکلی افتاد و حل ان نمی تواند کرد از علی علیه السلام طلب

حل ان میکند و امیر المومنین سلام بکسی احتیاج نمی افتد و چیزی

بر و مشکل نمی بود که از دیگری سوالش باید نمود و ایضا ابو الموید

در مناقب ذکر کرده که کسی از عطا که اعلم و افقه زمان خود بود پرسید

که اکان فی اصحاب محمد احد اعلم من علی قال لا والله ما اعلمه

یعنی ایا در اصحاب محمد صلی الله علیه و اله کسی داناتر از علی بود

گفت نبوده بخدا و ندی خدا قسم است که نبوده و من یقین میدانم

که هیچ احدی داناتر ازو نبوده و همان ابوالوید در مناقب خود بسند
صحیح از عایشه نقل نموده که ازو همین سوال کردند واو گفت
علی اعلم الناس بالسنة یعنی علی علیه السلام اعلم ناس و داناترین مردمان است بحدیث رسول و سنت پیغمبر و عایشه اگرچه دشمن
ترین خلق بود بان حضرت اما درین مقام انچه حق بود بر زبانش
جاری شد و برست همچنین عمر نموده که او اقیلوا می گفت
و این لولا علی و انچه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله واقع شده البته در کتب فریقین مسطور است بخلاف
انکه در حین حکومت خلفا شده باشد شاید بجهة خویش امد
ایشان اغماض عینی دران راه یافته باشد و از جمله ان قضایا
قضیه ایست که در تفسیر یوسف بن قطان از سفیان ثوری
از سدی نقل شده که گفت نزد عمر بن خطاب بودم که کعب
بن اشرف و حیی بن اخطب و مالک بن یوسف که هر سه
از روسای یهود بودند در امدند و از عمر رضی الله عنه پرسیدند که در
کتاب شما یعنی قران واقع است که وجنة عرضها کعرض السموات

والارض هرکاه یک بهشت وسعتش چون همه اسمانها و زمین باشد
پس همه بهشتها در روز قیامت در کجا خواهند بود و عمر نتاعتع تا مال
که بعد از ان کفت نمیدانم درین بودند که علی علیه السلام دران
مجلس داخل شده یهودان باز دیگر مسئله خود سوال اعاده
نمودند پس ان حضرت از ایشان پرسید که مرا خبر دهید که چون
شب می شود روز در کجا می باشد و چون روز می شود مکان شب
کجاست کفتند در علم الهی فرمود که بهشتها هم در علم الهی چون لا مهید بود
پس علی علیه السلام بخدمت رسول الله صلی الله علیه و اله
امده ماجرا را نقل نموده و ایه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
نازل شده قضیه دیگر ابو داود در سنن و احمد حنبل در فضایل
الصحابه و ابو بکر بن مردویه در کتاب حق بچندین طریق از زید
بن ارقم نقل کرده که او در خدمت رسول صلی الله علیه
و اله نقل کرد که درین در مجلس علی علیه السلام بودم که
کسی بخصومت آمده بر سر پسری دعوی دار شدند و چون
تقریب العهد با سلام بجه اند و بشریعت معرفتی نداشته کمان

کرده اند که کنیزی را سه کس بیک طهر مقاربت کرده بودند و کنیز در میانه حامله

شده و پسری آورده و بر سر او منازعت می نمودند و علی علیه السلام

بقرعه قرار داده و بنام یکی از ایشان برآمد فرزند را باو ملحق ساخت

و الزامش نمود که بهر یک از آن دو کس دیگر ثلث قیمت

فرزند بدهد که بر تقدیر بنده قیمت بصاحبان رسیده باشد و بر همه

تهدید نمود که بعد ازین اگر بدانم که بمثل این قسم عملی که حرمتش

بر شما ظاهر شد اقدام نموده اید عقوبت بلیغ خواهم نمود و چون

این خبر بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسید فرمود

که حمد مرا خدایرا که در میان ما اهل بیت شخص نصب

کرده که حکم می کند بر سنت و طریقت داود علیه السلام و حکم

بران مقرر شد و در قضیه دیگر که آنجا هم حکم بقرعه فرمود آنکه جمعی در

زیر دیواری ماندند و از آن جمله دو زن بودند یکی آزاد و دیگری بنده

و از هر یک طفلی مانده و هیچکس بنده را از آزاد امتیاز نمی توانست

کرد آن حضرت میان هر دو قرعه زد و آزادی بر یکی و بندگی بر دیگری

افتاد حضرت رسالت پناه شنید آن را امضا فرمود و قضیه دیگر که

که در کتب فریقین مذکور و مسطور است اینکه دو مرد بدعوی و خصومت
نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گاوی ازین یک خری
ازان دیگری را کشته بود حضرت رسالت پناه فرمود نزد ابوبکر روید
تا میان شما حکم کند چون نزد او رفتند گفت چرا رسول خدا را
گذاشته از من قضا می طلبید گفتند رسول ما را فرموده بعد از
تامل بسیار گفت بهیمة قتلت بهیمة لاشی علی ربها یعنی بی زبانی
بی زبانی را کشته است و حیوان مکلف نیست بر صاحب آن حیوان چیزی
لازم نمی آید خصمین بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله این حکم
او را معروض داشتند فرمود نزد عمر رضی الله عنه روید مسئله
را ازو پرسید چون بخدمت خلیفه دویم آمدند بر مسند افاده
نشسته و از هر یک پرسید و بر حکم خلیفه اول اطلاع یافت
و گفت نیست رای من الا رای ابی بکر رضی الله عنه و حکم او حکم منست
باز بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رجوع نموده ماجرا را بعرض
اقدس نبوی رسانیدند فرمود که بخدمت علی علیه السلام روید تا
میان شما براستی حکم کند چون بخدمت امام بحق و وصی مطلق آمدند فرمود

اگر گاو از جا و محل خود واشده و بجایگاه خر رفته و خر را کشته
قیمت خر را باید که صاحب گاو بدهد و اگر خر بپای خود بجای گاو
رفته برود درمیان شما بحکمی که خدا فرموده الحمد لله درمیان ما
اهل بیت حکم کننده بر طریقه داود نبی علیه السلام است
و بروایت بعضی از اهل سنت این قضیه نیز از آن حضرت در سفر یمن
بظهور رسیده و در کافی از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام
روایت نموده و از اهل سنت احمد بن حنبل در مسندش و
اجمع بن منیع در امالی باسانید خود از ابن معتمر روایت کرده اند
انکه گوی از برای شکار شیر کنده بودند و شیر قوی هیکل در آنجا
افتاده خلق بنظاره آن جمع شدند و یکی از تماشائیان پا لغزیده
دست بدیگری زده و او از هول جان دست بثالثی زده و سیم
بچهارمی چسبیده هر چهار در آن گو افتادند و شیر گرسنه خشم آلود
همه را هلاک کرد و اولیای مقتولان در هم افتاده شمشیرها
کشیدند و فتنه عظیم روی نمود خبر بان حضرت رسیده قوم را
طلب نموده فرمود که صبر کنید تا من درمیان شما حکم کنم پس

گفت بدانید که مرد اول خبر به وطعمه شیر بود چون دست
بدیگری زده باید که اهل او ثلث دیت با اهل شخص دوم
برهند و مردم دومی دو ثلث دیت بورثه سیم رسانند و اولیای
سیومی تمام دیت چارمی سه ضامنند و قبایل این بعضی
حکم راضی شدند و بعضی نه و مرافعه را بخدمت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله بردند و چون سرور کاینات قصه سه تمامی
شنید فرمود بدرستی که ابوالحسن حکمی کرده است که موافق
حکمی ~~سرور کاینات قصه سه تمامی شنید~~ است که حق تعالی
بر عرش ثبت نموده و در بالای عرش فرموده الحمد لله که
درمیان اهل بیت من شخصی هست که بر سنن داود علیه
السلام حکم می نماید قضیه دیگر که از اهل سنت ابو عبیده در
کتاب غریب الحدیث و ابن مهدی در کتاب نزهة الابصار
و ابن شهر آشوب از شیعیان در مناقب و ملا حسن سبزواری
در مناهج نقل کرده اند اینکه سه دختر با یکدیگر بازی مشغول
بودند یکی بر دوش دیگری سوار شد و سیومی سر انگشت بر پهلوی

ان سوار زنده زد و او بهم جسته سوار سابق بر زمین زده گردنش

بشکست و داوری نزد امیر المؤمنین علیه السلام بردند فرمود که

دیت مقتول سه حصه میشود یک ثلث که حصه دختریست

که کشته شده ساقط است چه خود بر دوش ان دیگری سوار شده

و دو ثلث شان دو دختر دیگر بدهند و چون خبر برسول الله صلی

الله علیه و اله رسید انرا امضا فرموده بصحتش حکم نمود و ایضا

از جابر بن عبد الله انصاری و ابن عباس رضی الله عنهما

منقولست و در کتب فریقین مسطور که روزی ابی بن کعب

بخدمت رسول الله صلی الله علیه و اله امده در مجمعی که اکثر اصحاب

حاضر بودند و ایه و اسبغ علیکم نعمه ظاهره تا اخر خواند و حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و اله بحضار نموده پرسید که نعمتهای

الهی که فرموده بر شما تمام کردم کدامهاست و حضار بعضی سکوت

ورزیدند و جمعی بعسکر و اسباب افتادند و پاره بطرف

زن و فرزند رفتند و برخی بجاه و جلال میل می نمودند و چون

هیچ یک حرف موافق اراده الهی و مناسب خواهش حضرت رسالت

پناهی نگفتند حضرت رسالت متوجه بجانب امیر المؤمنین علیه
السلام شده فرمود که قل یا ابا الحسن پس خطیب منبر سلونی
و مسند نشین مرتبه ما رونا بتکلم درامد گفت ان خلقنی و لم اک
شیأ مذکوراً و ان الشانی فی احسن صوره و اعدل ترکیب
و فلان و فلان تا اخر انچه فرموده یعنی نعم الهی بر ما اینست
که خلق کرد ما را و از عدم بوجود اورد با انکه پیش از ان
نبودیم و بموجب حدیث قدسی که کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف ما را مخلع بخلعت وجود
کردانید و از نیستی بهست اورد و بار امانت خود را که بر اسمانها
و زمینها عرض کرده بود و از برداشتن ان ابا نموده و عاجز
شده بودند بر دوش ما نهادند و ما متحمل ان شدیم آسمان
بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند و اورد
له علی ذلک و انکه ما را در بهترین صورتی افرید چنانچه محققان
گفته اند که خلق ترکیب ادمی در بهترین شکلی از ان اشکال که
ممکن بود که واقع نمود واقع شده است و صاحب کلشن راز گفته
نهان

بخوبس
جهان چون زلف وخال وچشم وابروست ۰ که هر چیزی بجای خویش نیکوست ۰ وانکه اسمان وزمین وانچه دران هست همه مسخر ما کرده وهمه بطفیل وجود ما وبجهة نظام کار ما افریده وسعدی شیرازی نظر باین معنی گفته ۰ ابر وباد ومه وخورشید و فلک درکارند ۰ تا تو نانی بکف اری وبغفلت نخوری ۰ همه از بهر تو سرگشته وفرمان بردار ۰ شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری ۰ وانکه مارا عقل درست کرامت فرموده که در الاء او فکر کنیم وبموجب تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة اجر وثواب یابیم ودر نعمای او تامل نموده تکر او بجا اریم واز ایه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم نا بهره نباشیم نه دراینها دخل نموده که از الاء ونعمای او غافلند وبخورد وخواب سلف وحزی زاد وحزی زید وحزی مرد وصف حال ایشان هست ودر حرف انان مندرج ساخت که درانچه فکر نباید کرد می کنند ودر چیزهائی که تامل نباید نمود می نمایند وازراه راست منحرف شده دربیابان کفر وزندقه گرفتار میشوند چنانچه صاحب گلشن گفته ۰ کسی کو فکر دور اندیش دارد ۰ نیی

بسی سرگشتگی در پیش دارد ، ز دور اندیشی عقل بو الفضولی ، یکی شد فلسفی دیگر حلولی ، در آلا فکر کردن شرط راه است ، و لیک در ذات حق محض گناه است ، و آنکه از برای ما حیات ابدی مقرر داشت که بعد از حشر ابد الآباد زنده جاوید خواهیم بود و بعد از آن حیات موت نخواهد بود و خالدین فیها ابدا که در قرآن بکرات واقع شده مصداق آنست و آنکه ما را مالک ساخت نه مملوک و بشرف بندگی خالق مشرف گردانید و بذل عبودیت مخلوق مبتلا نکرد کدام دولت باین برابری تواند کرد عبد الله انصاری گفته اگر یکبار گوئی بنده من ، ز عرش بگذرد این خنده من ، و آنکه ما را خلعت رجولیت پوشانید لباس انوثیت در بر ما نکرد و درشتی و زبری مردان داد نه لینی و نرمی زنان چنانچه در قرآن مجید می فرماید که الرجال قوامون على النساء الخ یعنی مردان کارگزارند تسلط یافته بر زنان و قایم بامور معاش ایشان و دریابنده فیض جهاد و غزوات و ثواب جمعه و جماعت و زیادتی علم و حلم و فهم و عقل در ایشان و بودن انبیا و اولیا و علما و زهاد

از ایشان

۱۶

ازاد بیان را وی کوید که در هر فقره که علی علیه السلام
بیان می نمود و هر نکته که ادا می فرمود حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله می گفت صدقت یعنی درست
فرمودی و آنچه حق است بیان کردی و چون کلام را
باتمام رسانید حضرت رسالت پناه گفت فما بعد هذا یعنی
پس بعد آنچه گفتی دیگر چیست و امیر المومنین علیه السلام در جواب
گفت و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها یعنی اگر کسی خواهد که
تعداد نعم الهی کند میسرش نمی شود چه نعمای الهی حدی
و حصری ندارد و انتها آخری و نهایتی نیست پس حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله تبسم فرمود و گفت لتهنک الحکمة لیتهنک العلم
یا ابا الحسن انت وارث علمی والمبین لامتی ما اختلفت فیه من
بعدی یعنی خدای تعالی حکمت و علم خود را بر تو آسان و گوارا
ساخته ای ابو الحسن تو وارث علم منی و تویی بیان کننده
از برای امت من آنچه در آن اختلاف کنند بعد از من و بر ایشان
مشکل شود و حل مشکلات امت من از دیگری بغیر از تو نمی شود

تو که وصی و جانشین من بعد از من و اگرچه در حین حیات
رسول الله صلی الله علیه و آله قضایا و احکام آن حضرت بسیار
بوده بهمین اکتفا نمود تا بطول نینجامد و موجب ملال نشود اما قضایا
و احکامی که در زمان خلافت خلیفه اول روی نموده و خاص و
عام نقل کرده اند یکی آنکه رسولی از جانب ملک روم بمدینه
آمده بود و سوالی چند داشت از آن جمله یکی آنکه از وصی رسول الله
پرسید که چه میگوید در حق شخصی که میگوید من امیدی به بهشت
ندارم و از آتش دوزخ نمی ترسم و خوفی از خدا ندارم و رکوع و سجود
در نماز نمی کنم و مرده و خون می خورم و به چیزی که ندیده ام گواهی میدهم
و فتنه را دوست میدارم و حق را دشمن ام و از رسول در مجلسی
که اصحاب همه حاضر بودند از خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله
که در آن وقت ابابکر بود سوال نمود و او بعد از تامل
بسیار بعمر رجوع کرد و عمر گفت چنین شخصی که در حق خود
چنین اعتراف کرده و کفر بر کفر افزوده قتل او واجبست
و رسول گفت کسانی که جواب این مسئله را چنین گوید البته وصی رسول
خدا

جعفرا نمیتوانند بود پس از امیر المومنین علیه السلام حاضر شده فرمود
که مردی که این سخنان ازو سر زده یکی از دوستان خداست
و یکی است از اولیاء الله و هر فقره از کلام او اشاره بسری است
از اسرار میگوید که طمعی در بهشت ندارم یعنی برحمت الهی امیدوارم
چه مرد خدا آنست که عبادت از برای بهشت نکند و او را رضای
الهی منظور باشد و از آتش دوزخ نمی ترسم یعنی که ترسی که من از حق تعالی
است و بندگی او نه بجهة ترس از دوزخ می کنم و آنچه نباید کرد
چون نهی فرموده خود را از آن باز میدارم نه آنکه از دوزخ می هراسم
و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه خود نیز فرموده است
که الهی ما عبدتک طمعا فی جنتک او خوفا من نارک و لکن وجدتک
اهلا للعبادة فعبدتک یعنی بارخدایا عبادت نمی کنم ترا از برای
آنکه مرا طمعی در بهشت تست یا آنکه ترسی از آتش دوزخ تو دارم
بلکه بندگی ترا از آن می کنم که تو سزاوار پرستشی و مستحق عبادتی
و آنکه گفته خوفی از خدا ندارم یعنی از عدل او میترسم نه از ظلم
او خوف من از آنست که مبادا با من بعدل عمل کند و جزای کردار من

کفته

در کنار من نهد پس مرا خوف از خود است نه از خدا و انکه

در نماز رکوع و سجود نمی کنم و دران امید ثواب دارم و ان نماز

رکوع و سجود ندارد و مرادش از مرده و خون ماهی است

و ماهی که از اب براید مرده است دیگر خون است

که بسته شده و فتنه که دوست میدارد مال و فرزندان است چنانچه

حق تعالی فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنة و انکه ندیده و بران کواهی

میدهد بهشت و دوزخ است که ندیده است و چون پیغمبر خدا از ان

خبر داده کواهی بوجود هر دو میدهد و انرا صدق میدارند و انکه کفته حق

را دشمن ام یعنی مرگ حق است و البته اجل میرسد و من

مرگ را دوست نمیدارم چه هیچ کس نیست که مرگ را کاره

نباشد و زندگی را بهتر نداند انکه نیکو کار است می خواهد زنده

بماند تا اعمال خیرش بیشتر شود و انکه بدکار است از کرده خود اند[یشمند]

است و روزی میگذراند پس ان رسول روم

کفت یا علی علیه السلام وصی بحق و ولی مطلق توئی و در بعضی

نسخها فقره چند زیاده بر انچه مذکور شد ذکر نموده اند که مراد است

اینها

بانچه خدای سبحانه یعنی زن و فرزند با من هست با خود
نیست دیگری که ظلم و جور و تصدیق یهود و نصارا می‌کنم و تکذیب انبیا
می نمایم مراد وی از انبیا برادران یوسف است که گفتند یوسف
را گرگ خورد و این قول کذب بود با انکه ایشان پیغمبران
زمان خود بودند و مقصود وی از تصدیق یهود و نصارا انست
که حق تعالی فرموده قالت النصاری لیست الیهود علی شئ وقالت
الیهود لیست النصاری علی شئ یعنی این دو طایفه هر یک دیگری را
بدو باطل میدانستند و من هر دو را تصدیق می نمایم و می گویم
هر دو راست میگفته اند قضیه دیگر انکه کسی را نزد ابابکر رضی الله عنه
اوردند که شراب خورده بود و ابابکر رضی الله عنه اورا حد فرموده
ان مرد گفت من در میان جمعی بزرگ شده ایم که شراب
را حلال میدانند و مرا علمی بحرمت ان نبوده و ابابکر رضی الله عنه
فروماند یکی از اصحاب گفت چرا از علی علیه السلام نمی پرسی
و از حیرت برائی پس کسی را نزد ان حضرت فرستاد
سوال نمود فرمود که ابابکر رضی الله عنه را بگو دو شخص را با ان مرد

همراه کنند که او سه در مجلس مهاجر و انصار بر گردانند و به پرسند

که هیچکس آیت تحریم خمر سه این مرد خوانده یا او سه خبر داده که

رسول خدا صلی الله علیه و اله شراب را حرام کرده یا نه اگر دو کس

گواهی دهند دران وقت حد بزند و الا او سه بگذارد و چون

چنین کردند آن مرد در دعوی خود صادق بود از حد انا بکر علی الله

عنه خلاص یافت و ایضا در عهد ابو بکر رضی الله عنه دو کس

سه خصومت افتاد یکی گفته بود که من بر مادر آن دیگری محتلم شدم

و ابو بکر او سه حد فرموده دیگران گفتند درین تامل باید کرد

در حکم این صور در ماند و آخر گفتند از علی علیه السلام باید

پرسید و آن حضرت فرمود که خواب و سایه بهم مانند است

اگر خواهد آن مرد سه در آفتاب بدارند و بر سایه او چوب

زنند لیکن آن مرد سه نیز از حد ابو بکر رضی الله عنه خلاص

نمود و ایضا دو مرد از علماء نصاری بر در انا بکر آمده سوال کردند

که معدن دوستی و دشمنی و یاد داشت و فراموشی و خواب

راست و خواب دروغ یکی است تفاوت از کجاست

دو فرق

و فرق بچه چیز است که شخصی با یکی دوست و با دیگری دشمن چرا است
دیگ سخن است که یاد میدارد و دیگری را فراموش می کند بچه سبب
دیگ خواب است و یک دروغ چرا میشود و ابابکر رضی الله عنه
در جواب عاجز شده بعمر متوجه شد و او در جواب تکاهل
می ورزید تا علی علیه السلام پیدا شده ازو التماس جواب آن
نمود و آنحضرت در جواب فرمود که حق تعالی ارواح را پیش از
ابدان بدو هزار سال آفرید و دران مدت بعضی ارواح را با
بعضی الفت والتیام بوده و بعضی را از بعضی تنفر و جدائی بوده
فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف هر دو را که در آنجا
باهم الفت داشته اند درین نشئه هم محبت می ورزند و دوست می شوند
و هر کرا از دیگری نفرت بوده همان نفرت رفع اینجا نشده و آشنائی نمیکند
در رفته رفته بدشمنی و بغض منجر می شود و چون آدم را آفرید و درد
دل را خلق کرد و پرده بر دل قرار داد هرچه بر دل وارد می شود اگر در حالتی است
که پرده بر روی او نیست آن چیز در دل جا می کند و در دل می ماند
و اگر در وقتی است که آن پرده روی دل را گرفته در دل جا نمی تواند کرد

وباعث فراموشی می شود وروح که کار فرمای بدن است در
وقت خواب تعلق او از بدن برداشته گاهی بالملکه اشتم
می شود و گاهی با جن همراز میگردد وانچه از ملیکه می بیند و می شنود
چون تعلق ببدن گرفت وانها را بیاد اورده صورت پذیر
می شود رویای صادقه است وانرا که از جنیان دیده و شنیده
ونمود بیا بود بوده محض خیال وتوهم است ورویای کاذبه همان
است پس ان دو شخص در دست ان حضرت مسلمان شده
در خدمت بودند تا در جنگ صفین بدرجه شهادت رسیدند
وهمین نحو در ایام حکومت ابابکر رضی الله عنه شخصی که او سه
راس الجالوت می گفتند بمدینه آمد از ابابکر پرسید که چون
جانشین رسول خدائی بگو حال اشیا چیست وان دو زنده
که با هم می باشند وهرگز با یکدیگر سخن نکرده اند کدامند وان
انها که نه از زمین بود و نه از اسمان کدام اند بود وان
چیزی که نفس میزدند یا روح چه چیز است وان قبری که با
صاحبش در دنیا سیر نمود کدام قبر بود ابابکر رضی الله عنه در جواب ا

او ماند

فرمایند عمر رضی الله عنه جواب طلبید واو بعد از فکر بسیار گفت
اینها مغلطه است وقابل جواب نیست وراس الجالوت
وایشان خندیده اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله
شرمنده شدند وامیر المومنین علیه السلام بزیارت قبر رسول
الله صلی الله علیه واله آمده ماجرا شنید فرمود که ای راس الجالوت
بدانکه اصل اشیا چیزها آبست وحق تعالی فرموده وجعلنا
من الماء کل شیء حیا وان دو چیز که باهمند وبه یکدیگر تکلم
نه نموده اند شب وروز است وان آبی که نه آب آسمان بود
ونه از آب زمین عرق اسپان بود که بفرموده حضرت سلیمان علیه
السلام در روز جنگ وتردد عرق اسپان در شیشه‌ها کرده
بودند واز جمله چیزهائی بود که از جهت امتحان بلقیس فرستاد وان
چیزی که بی‌روح نفس میزند صبح است وحق تعالی فرموده والصبح
اذا تنفس وان قبری که با صاحبش سیر کرده ماهی بود که
قبر یونس علیه السلام شده بود سه شبانروز یا بیشتر اورا
در دریاها گردانیده وراس الجالوت نیز بشرف اسلام درامده

اصحاب از شرمندگی بر آمدند و ان جوابها باعث هدایت ایشان گشت

و ایضا مخالف و موالف از ابن عباس نقل کرده اند که در ایام

خلافت ابا بکر رضی الله عنه در مدینه مردی متمول بود زنش وفات

شد و از ان زن پسری بماند نه ازین شوهر و مرد زن دیگر از نو از

بخواست و ازین زن او را پسری بهم رسید و بعد از مدتی آن مرد

برحمت خدا رفت و میان پسر زن و پسر مرد خصومت افتاد

و هر یک می گفتند مال مرد از ان منست و پسر او منم و کسی را علم

بان نبوده که پسر مرد کدام است و پسر زن کدام پس نزد ابو بکر

رضی الله عنه آمدند و در مجمعی که همه اصحاب حاضر بودند هر یک

دعوی میراث مرد کردند و ابو بکر رضی الله عنه متحیر فرو ماند و

یاران و معاونان ابو بکر سرها در پیش افکندند و همه در مردم

افتاد و عمار یاسر برخاست که پسران را بخدمت امیر المومنین

علیه السلام برد که ان حضرت خود بمسجد در آمده شد و چون

رسول الله صلی الله علیه و آله را زیارت نمود مهاجر و انصار

همه یکبار باستقبال ان حضرت رفتند هر کس بر دیگری در

ان حضرت

آن حکایت والتماس حل آن مشکلات بنقت می نمودند پس
امیر المؤمنین علیه السلام گفت ساکن باشید که امروز حکمی کنم که ملایکه از آن
تعجب نمایند و پسران را بخواند و از هر یک بپرسید هر یک گفت متوفی
پدر منست و مال من پس سلمان را فرمود که طشتی و فصادی
حاضر کن و قنبر را فرستاد که بگورستان رو و قبر آن مرد را شکافته استخوانی
ازو بیار و چون فصاد و طشت و استخوان حاضر آمد فصاد را گفت تا یکی
ازین دو پسر را فصد نمود و آن استخوان را در آن خون انداخت
مطلقا رنگ استخوان تغیر نیافت و مطلقا خون را بخود نگرفت پس دو رنگ
حکم کرد و طشت را شسته آن پسر دیگر را فصد نموده استخوان را در و
انداختند خون را جذب کرده بنحوی که کیفیت که گرد آن استخوان خون
بسته شده و مطلقا سفیدی در و نماند پس پسر دوم را گفت تو پسر
اوئی و مال حق تست پس مردمان بیکبار نعره برداشتند و بر آل
صلوات فرستادند و گفتند توئی که غمها از دلهای ما باز میبری چنانکه
رسول الله صلی الله علیه و آله میبرد و ابو بکر رضی الله عنه و عمر پیش آمده
و پیشانیش را بوسیدند و گفتند امروز مباد که واقعه رو نماید و تو حاضر نباشی

و آن پسر دیگر را نیز از بیت المال چیزی داده تسلی نمودند و از قضایای
واقعه در عهد ابو بکر رضی الله عنه اگر چه بسیار است بهمین اختصار
رفت و اما قضایای واقعه در ایام خلافت عمر یکی آنکه دو زن بسبب
بر سر پسر و دختری منازعت بود و هر یکی می گفت پسر از منست
و دختر از او و چون داوری بنزد عمر رضی الله عنه آوردند بعد از تامل
بسیار گفت این مفرج الکرب ابو الحسن کجاست بر طرف
کننده غمها و محنتها ابو الحسنین علی بن ابیطالب پس زنان را
خبر فرمود تا امیر المومنین علیه السلام بزیارت رسول الله صلی الله
علیه و آله آمده قصه را بر وی عرضه نمود پس حضرت امیر علیه السلام
دو قاروره طلب نمود و فرمود تا وزن کردند و بهر زنی حکم نمود که شیر
در آن قاروره بدوشند و باز هر دو را وزن کردند یکی در وزن
زیاده بود آنرا که پسر بود حکم کرد که شیر پسر سنگین است
و دختر را بزنی داد که شیرش سبک بود و چون علت آنرا پرسیدند
فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و نصیب پسر را دو برابر نصیب
دختر گردانیده و اطبا ازینجا استدلال کرده اند باینکه شیر دختران سبکتر است
واقعه

واقعه دیگر اینکه در عهد خلافت عمر رضی الله عنه شخصی تقتل

کسی اقدام نموده بود و عمر قاتل را بدست پدر مقتول داده

واو را چندین شمشیر زده بگمان انکه کشته شده است گذاشتند

واتفاقا ان مرد را رمقی مانده بود بخانه اش بردند و جراحت

هاش را دوخته مرهم نهادند و زنده ماند بعد از چند روز از خانه برآمد و

صاحبان چون او را دیده کشان کشانش بخدمت خلیفه بردند

و خلیفه باز حکم بقصاص نموده بردند که بار دیگر سرش بکشند و ان

مظلوم کسی را بخدمت امیر المومنین علیه السلام فرستاده استغاثه

بان حضرت برد که مرا یکبار کشته اند و بار دیگر بامر خلیفه می کشند

و حضرت مانع شده بمسجد رسول الله صلی الله علیه و اله تشریف

آورده از عمر پرسید که این چه حکم است که در حق این مرد کرده

و عمر در جواب گفت که حق تعالی فرموده النفس بالنفس فرمود

که ایا شما او را یکبار نکشتید گفتند بلی کشتیم لیکن زنده ماند فرمود

که حکم من آنست که او را بگذارید تا برود پدر مقتول گفت

پس خون پسر من ضایع بماند ان حضرت ع گفت اگر ترا بر وی حق خون

[illegible]

پسر است اورا هم بر تو حق آن ضربها که بر او زده هست ترا باید

صبر نمود تا در عوض آن ضربها زخمها بر تو زند و چون تو نیز زخمها او

به کنی و زنده بماند اورا بکشی گفت البته چنین است فرمود که

البته چنین است و چنانچه ترا بر او حق است اورا نیز بر تو حق

است گفت من از سر خون پسر گذشتم و اورا عفو نمودم

حضرت فرمود که او نیز ترا عفو کرد پس برین صلح کردند و صلح

نامه نوشتند و عمر دست بدعا برداشته گفت حمد مر آن خدایرا

که شما اهل بیت را بجهة هدایت خلقان در میان خلق نصب

فرموده لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر آنکه زنی را بخدمت عمر آوردند

که حامله بود و حملش از زنا بهم رسیده و فی الفور حکم برجمش نمود

و حضرت امیر بر قضیه مطلع شده فرمود که نشنیده آنکه حق تعالی

فرموده و لا تزر وازرة وزر اخری یعنی کسی را بگناه کس دیگر

نمیتوان گرفت و اگر مادر را گناه هست و ترا بر او حکم میرسد

بر طفلی که در شکم اوست دستی نداری و اورا چه گناه گفت

پس با این زن چه باید کرد فرمود آنکه اورا بگذارند تا بزاید و فرزندش

سه کفیل بهم رسد وران موقت حکم حد بر او جاری گردان
پس عمر او سه گذاشت و چون وضع حمل نمود فوت شد
و چون خبر بعمر رسید گفت لولا علی لهلک عمر قضیهٔ
دیگر آنکه ۷ از ابو عثمان نهدی روایت نموده اند که گفت در مجلس
عمر حاضر بودم که مردی آمده گفت زنی دارم و در ایام کفر او
سه طلاق داده بودم باز عقد نمودم و در اسلام نیز یکبار طلاقش
داده ام این دو طلاق است یا یک طلاق عمر مدتی سکوت
ورزید و آن مرد بار دیگر پرسید گفت اگر جواب درست میخواهی
صبر کن تا علی پیدا شود و من بودم تا علی علیه السلام بمسجد آمد و
آن مرد سوال نمود امیر المومنین علیه السلام فرمود که هدم الاسلام
ما کان قبله هی عندک علی واحدة یعنی مسلمانی بر طرف
می کند هر چیزی را که پیش از آن بوده و آن طلاقی که در کفر
واقع شده از حساب نیست طلاق تو همان یکی است
که در اسلام داده عمر گفت امروز مباد که تو باین
مسجد نیایی و آن مرد حضرت علیه السلام را دعای خیر کرده رفت قضیهٔ دیگر

اکه شخصی بسفری رفته بود و بعد از (ان) او بشش ماه زنش
وضع حمل شد و بر او مشکل آمده زن را بخدمت عمر
آوردند و عمر حکم برجم نمود و پیش از آنکه زن را سنگسار کنند
حضرت امیر علیه السلام واقف شده منع نموده فرمود که حق
در قرآن مجید میگوید حمله و فصاله ثلثون شهرا دو سال مدت
شیر خوردن هست و شش ماه مدت اقل حمل و این
فرزند ازین شخص هست و زن بیگناه است و زن حضرت امیر ع را
دعا کرده شکر الهی بجا آوردند و عمر گفت لولا علی لهلک
عمر قضیه دیگر اینکه شخصی را دو زن بود و از حسدی که زنان را
بر یکدیگر میباشد یکی از آن دو زن خواست که شوهر را ازو
برگرداند و فکرش بجائی نرسید و سفیده تخم مرغ را بر جامه
او ریخته گفت بیگانه را با او دیدم و اثر آن در جامه او شاهد منست
و قضیه را بعمر ~~...~~ رسانیدند و حکم بعقوبت نمود و حضرت
امیر المومنین علیه السلام را خبر شده منع فرمود و آب گرم طلبیده
بران موضع ریخته آن تخم سفیده بسته شده بر عمر و دیگران

ظاهر شد که ان عذاب را زکید و مکر آن زنست این یکی را
حد قذف فرمود و آن یکی را از تهمت خلاص داد عمر گفت
لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر از ابن عباس مرویست که گفت
در مجلس عمر رضی الله عنه حاضر بودم که پنج مرد را با زنی آوردند
و جمعی گواهی دادند که این پنج تن با این زن زنا کرده اند و عمر همه را
حد فرمود و خبر بامیر المومنین رسیده فرمود که صبر کنید تا من بمسجد
آیم بعد چون آمد عمر پرسید که یا علی نه حق تعالی فرموده الزانیة والزانی
فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة فرمود بلی ولیکن حکم اینها بحسب اینها
است که اول را قتل و دوم را جلد و سیم را رجم و چهارم
نیم حد داد جبت و پنجم را سه سیلی باید زد پس مردم صلوات
فرستادند و عمر رضی الله عنه متحیر شده حضار التماس برهان قضیه نمودند
فرمود که اول یهود است در دین خود فساد کرده قتل براو
واجب باشد و پنجم دیوانه است بر او چیزی نیست ادبا باید
کرد پس عمر گفت لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر اینکه از انس
بن مالک روایت کرده اند که گفت در عهد خلافت عمر مردی

و دوم زن نا کرده و حد بر او واجب است پس او را باید زد
و سیم محصن است رجم بر او واجب است
و چهارم بنده است نصف حد او را واجب است

درویش را گوسفندی بود بجهت اطفال خود ذبح کرد و در پوست
کندنش عاجز شد پسرش آمد که مددی بهم رساند بول بر او زور
آورد بجای رفت تا بول کند کشته دید متحیر فرو ماند جمعی رسیده او را
دیدند کاردی در دست و کشته افتاده بنزد عمر ~~رضی الله عنه~~ بردند
و عمر او را قصاص فرمود و چون مردم جمع آمدند و سیاف قصد
کشتن او کرد جوانی خود را در آن میان انداخته گفت دست
از او بدارید که قاتل این شخص منم و خبر بعمر بردند ثانیا را قتل
فرمود و چون بقصاص گاهش بردند کسی از جانب علی علیه السلام
رسیده منع نمود و عمر چون شنید گفت سبحان الله شخص خود را
اعتراف بخون کرده بچه وجه علی او را رها می کند در این بودند
که امیر المؤمنین علیه السلام رسید عمر و حضار برجسته احترام وی
بجای آوردند و از آن منع پرسیدند فرمود که این شخص اگرچه یکی
را کشته لیکن باعث حیات دیگری شده و حق تعالی می فرماید
من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً هر که نفسی را زنده کند چنان
است که همه مردمان را زنده کرده پس بر او قتل لازم نیاید

مسلمانان

سلمان بن تکبیر گفت بعد عمر رضی الله عنه گفت لولا علی لهلک
عمر قضیه دیگر از غزالی در احیای جمعی دیگر از خاصه و عامه نقل کرده اند
که عمر کسان خود را بطلب زنی فرستاد که او را بیارند بجهة تهمتی
که بان زن نسبت داده بودند و زن چون کسان عمر را دید
ترسیده بچه بینداخت و عمر اصحاب را طلبیده از حکم ان
پرسیدند و اصحاب بجهة خوش امد عمر رضی الله عنه
گفتند بر تو چیزی نیست تو بقصد تادیب و نیت خیر زن
را طلب نموده بودی پس صبر کرد تا علی علیه السلام حاضر
شد عمر گفت یا ابا الحسن اصحاب درین حکم چنین فرمودند
و ترا برسول الله صلی الله علیه و اله قسم میدهم که حق مسئله
را ادا نمائی فرمود که اصحاب ترا از خود راضی کرده اند قتل
این طفل داخل قتل خطاست و دیت ان بر عاقله
است و بتو تعلق دارد پس عمر رضی الله عنه گفت والله
که تو مرا نصیحت کردی و من باین راضی ترم و دیت ان
را داد گفت مکان مبارک که انجا ابو الحسن حاضر نباشد

و باعث هدایت خلق نشود قضیه دیگر که در عهد عمر دیدی دختر
یتیمه را بقصد شوربت بزرگ میکرد مرد را سفری روی داد و زن
او دید که دختر را حسن و جمالی بهم رسیده ترسید که مبادا چون شوهر بیاید
دختر را عقد کند روزی او را بیهوش کرده زنان همسایه
بخواند و با انگشت بکارت دختر را ازاله نمود و چون شوهر امدان
یتیمه را بزنا تهمت نهاد و داوری بنزد عمر بردند و دختر را
عقوبت فرمود و حضرت امیر علیه السلام خبر یافته بمسجد امد
ان زن و زنان را حاضر نموده تفریق شهود فرمود و زنان همسایه
هر یک بنحوی گواهی دادند و کید زن بر مردمان ظاهر شده
او را اخراج فرموده الزام مهر بسبب ازاله بکارت براو
نموده یتیمه را بزنا بان مرد داد و کابین از مال خود کرد
و عمر گفت لولا علی لهلک عمر و اگر چه در مدت ده سال
که ایام خلافت عمر هیچ ماهی بلکه هفته بلکه روز نگذشته که
ازین قسم حکمها واقع نشده بخوف التطویل الممل بهمین
قدر اختصار رفت واما وقایع واقعه در عهد خلافت عثمان که
دوازده

دوازده سال بود و شش سال خلافت آن حضرت و وقایعی
که در حروب ناکثین و قاسطین و مارقین ظهور یافته از حد و حصر
بیرون است و بسیاری از آن در شرح ابن ابی الحدید و دیگر کتب
سیر و تواریخ مذکور و بدو سه واقعه که کتب فریقین مسطور است
زینت بخش این رساله می شود از آن جمله یکی آنکه مردی
تاجر پسری را با غلامی بتجارت بکوفه فرستاد و پسر و غلام هر دو
در سن و در رنگ و در قد بهم نزدیک بودند و غلام از
تسلط پسر در رنج بوده کلاه غلامی از سر نهاد و لباس خواجگی
در بر کرد و پسر را گفت خواجه منم و غلام توئی و بهر حاکمی و قاضیی
که رفتند ایشان نتوانستند حکم کرد و کسی غلام را از خواجه باز نشناخت
تا آنکه بخدمت امیر المومنین علیه السلام رفتند و ماجرا گفتند
و آن حضرت قنبر را امر نموده که دو سوراخ در دیواری کند و آن
هر دو سر از سوراخ برآرند و چون چنین کردند شمشیر بدست
قنبر داد که بزن گردن غلام را و چون قنبر شمشیر را حرکت
داد آنکه غلام بود سر واپس کشید و آنکه آزاد بود بحال خود بماند

و غلام از خواجه امتیاز یافت و غلام را تادیب نموده توجه فرمود
که دیگر با خواجه اش بطریق غلط نکند و از جمله نوادر انکه
از جانب ملک روم حاجبی بنزد معاویه امده بود و چیزی چند پرسیده
دیگر از سوالاتش اینکه ان شئ است و کدام لاشئ است
و ان چیزی که چیزی نیست کدام است و معاویه چون عاجز در کار مانده
اخ عمر و عاص بدر رشد را در این دید که اسپی قیمتی بلشکر امیر المؤمنین
علیه السلام فرستد بفروختن و چون بپرسند که قیمت این اسپ
چه چیز است بگوئید بلا شئ شاید این خبر بعلی رسد و او در
جواب چیزی بگوید که حل مسئله بشود پس چنین کردند و ان
حضرت علی چون بعلم غیب بر قضیه مطلع بود اسپ را طلبیده
از صاحبش پرسید که بکم الفرس و او گفت بلا شئ و قنبر را
امر نمود که اسپ را بگیر و او را وقت چاشت بصحرا برده
سراب را باو بنما و بگو لا شئ همین است و اگر از تو پرسند که دلیل
بگو دلیلش انکه حق تعالی فرموده یحسبه الظمآن ما حتی اذا
جاءه لم یجده شیئا یعنی تشنگان از سراب میپندارند و چون

با کجا

۷۰۹لم

بار رسیدند هیچ چیز نمی یابند و فرستاده خبر برد و معاویه این را
در علم خود حساب کرده سایل را بکله ملک روم سه
سلف کرد و از جمله سوالهای آن حاجب روم این بود که مد و
جزر دریا از چیست و این را نیز کسی فرستادند که از علی علیه السلام
سوال کن و چون پرسید فرمود که ملکی رومان نام موکل است
بدریا چون قدم در آب مینهد باعث مد دریا میشود و چون بر میدارد
موجب جزر میگردد و بار دیگر رسول نصاری از جانب ملک
روم بخدمت امیر المومنین علیه السلام آمده سوالات داشت
یک یک سوال عرض می نمود جواب می شنید تا چون تمام
شد کلمه شهادت برزبان راند مسلمان شد اولا از اینکه
آن دو برادر که در یک روز متولد شدند و در یک روز وفات
نمودند و عمر یکی صد سال و دیگری دو صد سال بود کدام اند
فرمود که آن عزیر نبی علیه السلام بود و برادر او که یکبار متولد شدند و پنجاه سال
با هم زنده گانی کردند و بامر الهی صد سال روح از بدن عزیر نبی علیه السلام
مفارقت نمود و چون باز حیات یافت و بوطن آمد برادرش

زنده بود و پنجاه سال دیگر هر دو برادر بزیستند و در یک سال
و در یکروز بعالم بقا شتافتند و تمامی آن خبرها در اثنای احوال امام موسی
کاظم علیه السلام بیان خواهد شد دوم از سوالها اینکه ان بقعه از زمین
از بدو آفرینش تا روز آخر دنیا یک لحظه بیشتر تابش آفتاب
ندیده و پرتو آفتاب بان نرسیده کدام بقعه است در جواب فرمود
که آن قعر دریای نیل بود که چون بامر الهی و اعجاز کلیم حضرت الهی دریا
شکافته شد تا بنی اسرائیل بگذرند پرتو آفتاب بقعر آن افتاد
و بعد از ان آب دریا بهم متصل شد و دیگر آفتاب بآن
زمین نرسید سوال سیوم آنکه آن آدمی که در دنیا میخورد و می آشامید
و او را بول و غایط نیست کدام کس است فرمود که ان فرزند
شکم است که از هر چه مادر میخورد و می آشامد نصیبی باو میرسد و
او را بول و غایط نیست دیگر آنکه آن چه چیز بود در وقت
آشامیدن زنده بود و در حال خوردن نصیبه مرده فرمود که
ان عصای موسی علیه السلام بود که چون شاخ درخت بود و
حیات داشت و آب می کشید و چون بریدند در روز وعده ساحران

یچ سحرهای سحره سه خورشید و فرو برد دیگران بقعه از زمین که در اول

فان نوح علیه السلام در زیر آب نشد و بر بالای آب آمد کدام

ضع از زمین بود فرمود که آن مکان موضع خانه خداوند کعبه معظمه

بود زادها الله شرفاً و تعظیما دیگران حیوانها که او سه بدروغ کوهی نسبت

دادند و از انواع انسان و از جنس جن نبود که بوده فرمود آن گرگی

بود که برادران یوسف او سه گرفته آوردند و گفتند یوسف سه

خورده واو به تکلم آمد گفت گوشت پیغمبران و پیغمبرزادگان بر ما حرام هست

واین حرف نسبت بی تهمت است وان صاحب شعوری که وحی

الهی باو آمد واو نه از جن بود و نه از انس کدام بوده فرمود که آن زنبور

عسل بود و حق تعالی در قرآن مجید فرموده واوحی ربک

الی النحل یعنی الهام فرستاد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل

که فراگیرید از شکافهای کوه و میان درختان خانهای مسدس متساوی

از موم و یک مراسردار خود سازید و چون از وفا دی بینید او سه

عزل کنید و در میان خود بعدالت زندگانی کنید و مکان شما و خورش

شما پاک و پاکیزه است و دیگر چیزها که ازین جانور منقول است در تفاسیر مذکور

که از نهانیست الا بالهام ربانی و در عالم نیز ورنی و آن رسولی که از طایفه
جن و از قوم انس و از ملکه و شیاطین نبود کدام رسول بود آن
حضرت علیه السلام فرمود که آن هدهد است رسول سلیمان علیه السلام
که کتاب خود را باو داده بجانب بلقیس فرستاد و از مذهب یکتا
بذا اشاره بان است و آن مبعوثی که از هیچکدام از طوایف مذکوره
نبود که بود فرمود که آن غراب است و آیه فبعث الله غرابا از آن یاد میدهد
در قصه قابیل و هابیل و آن مکانی که بر آن نماز کردن مکروه است
کجاست و حال آنکه حق تعالی تمام زمین را از برای امت مرحومه
ساخته و رخصت نماز داده فرمود آن پشت خانه مبارک است
بجهة عزت و احترام و آن نفسی که در نفس دیگر جا کرده و با هم
رفیق شدند یا آنکه میان هر دو خویشی و آشنایی کدام بودند فرمود
که آن یونس بن متی بود که در شکم ماهی جا نمود بامر حق تعالی
پس پرسید که عصای موسی از چه چوب بود و طول آن چند بود
فرمود از چوب عوسج بود و درازی آن هفت گز بذراع موسی
علیه السلام و از درخت آس از بهشت شعیب نبی علیه السلام اورا

و از جمله احکام ان حضرت در کوفه انکه ابن طاوس از پدرش
و او از پدر روایت نموده که گفت در مجلس امیر المومنین علیه السلام
حاضر بودم که جوانی بتظلم امده گفت پدرم با جمعی بسفر رفت و مال بسیار برد
و اکنون ان جمع امده میگویند که پدرت فوت یافت و هیچ چیز ازو
نمانده فرمود که چنین کم امروز حکمی کنم مثل به حکم داود نبی علیه السلام
پس ان جمع را که هفت کس بودند طلب فرمود امر نمود که انهارا
از یکدیگر جدا نموده یک یک را می طلبید و از بیماری و محل فوت ان
مرد می پرسید و هر یک هر چه می گفتند کاتبی مینوشت هیچ دو کس موافق
هم نگفتند پس انهارا تخویف نموده تعاقب ان بیگناه معترف
شدند فرمود تا مال او را حاضر کرده بان جوان تسلیم کردند و او خون پدر را
عفو نمود و لیکن ان حضرت قوم را عقوبت بلیغ فرمود و چون از ان
حضرت التماس بیان حکم داود نمودند فرمود در زمان داود مثل این
قضیه واقع شده بود و داود روزی در کوچه میگذشت جمعی اطفال را دید
که ببازی مشغول اند و یکی را مات الدین میخوانند از ان طفل پرسید
استفسار
که ترا این نام که کرده گفت مادرم او را بعهد ما در برده از سران ر

نمود گفت پدرش با جمعی بسفر رفت و چون رفیقانش برگشتند
او فوت شده از مال او وصیت او پرسیدم گفتند مالی نداشت لیکن
وصیت نموده که زنم حامله دارد بگوئید که اگر پسری بزاید او را ماتت الدین
نام نهد که مرا بجز این وصیتی نیست و من بوصیت پدرش این پسر را
ماتت الدین نام کردم پس داود علیه السلام آن جمع را طلب نموده
بنحوی که من کردم تفریق شهود نمود و ظاهر شد که آن شخص را کشته
اند مال او را گرفته به پسرش داد و با مادر او گفت اکنون
پسر را عاش الدین نام کن که اگر در دین مرده بود زنده شد
و خلق صلوات بر رسول فرستاده آن حضرت را دعا کردند و ایضا
سعد بن ظریف از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت شخصی در
کوفه بمجلس شریح قاضی آمده دیگری همراه داشت التماس نمود که خانه
را خلوت نمایند که حرف نهفتنی دارم و چون خلوت شد گفت
ای قاضی من این شخص را که همراه منست دختری داشتم بشوهرش دادم
و از او باردار شده و کنیزی بجهة خدمت با و داده بودم با کنیز جمع آمده
و کنیز نیز باردار کرده شریح متعجب شده گفت من از امیر المؤمنین علیه السلام

شنیده ام که خنثی را باید دید که بول از کدام راه می آید و بیان
تمیز نمودن ولیکن درین مسئله عاجزم این را بسمع امیر المومنین
علیه السلام باید رسانید و از آن حضرت جواب شنید در ساعت
بخدمت امام علیه السلام رفتند و قضیه را شرح دادند امر نمود تا
استخوانهای پهلوی او را بشمرند از جانب راست هشت بود و از
طرف چپ هفت پس بفرمود تا سرش را بتراشیدند و کلاه
و نعلین در او پوشانیدند و ببردندش بمحل نسا زید و دعوی
که میکرد از او باطل کرد و بر آن عمل نمود و چنانچه شناختن
ذات کامل الصفات حضرت امیر مومنان و پیشوای متقیان
ابا الحسنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده
الطیبین حد هر کس نیست بلکه نزدیک محال است تعداد قضایا
و احکام آن حضرت نیز از احاطه حد و حصر بیرون است و آنچه در
کتب سیر و تواریخ مضبوط شده آن را نیز اگر کسی خواهد که بنویسد
بقول ملای روم که گفته است بیت گر بگویم وصف او بیحد شود مثنوی
هفتاد من کاغذ شود این کتاب هفتاد برابر این خواهد شد بنابرین

از حالات و کمالات آن حضرت سلام الله علیه و آله به
کثرت اختصار نمود فصل دوازدهم در بیان آنکه عدد اوصیا بعد از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله دوازده است و اسامی و القاب
و کنای هر یک از ایشان علیهم السلام اولا بباید دانست
که چنانکه در اول کتاب سبق ذکر یافت چون عالم مقر طوایف
امم و محل نزاع و فساد بنی آدم است ناچار است که همیشه
یکی از حجج الهی که بعد از پیمبران امامان و جانشینان اند یا ظاهر
و مشهور یا غایب و مستور موجود باشد تا حفظ کتاب
سنت رسول الله صلی الله علیه و آله او نماید و بندگان خدا را
طریقه حسن معاش و معاد بر نهج صواب و سداد که انتظام امر
نام است تعلیم نماید و از ظلم و تعدی و فسق و فساد باز دارد و
بصفت عصمت متصف باشد تا متابعت او توان نمود و او در
و اقوال او محل اعتماد توانند بود و بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله مقتدایان دین و رهنمایان راه یقین منحصر در دوازده اند
چه غیر از ایشان باتفاق موالف و مخالف معصوم نبوده

ذریت و مسلم و حمیدی و غیرها از اکابر محدثین اهل سنت روایت
نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود ان هذا الامر لا ینقضی
حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و در روایت دیگر
لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة من قریش و در حدیث
دیگر لا یزال هذا الامر قایما حتی تقوم الساعة و یکون فیهم اثنا عشر خلیفة
کلهم من قریش و این احادیث صریح است در انکه خلفا
و ایمه بعد از رسول الله صلی الله علیه و اله دوازده اند و انکه امام
دوازدهم را باید که عمر طولانی دراز باشد که باندازه بقای
او زمان تکلیف امتداد یابد چه ممکن نیست که دین قایم بماند تا روز
قیامت بوجود دوازده کس مگر بر تقدیر مذکور و ان دوازده کس
باید که بمقتضای احادیث مذکوره از قریش باشند و بغیر از طایفه امامیه
کثرهم الله کسی قایل بان نیست که حصر ان دوازده معصوم قرشی در
ذریت رسول الله صلی الله علیه و اله است و ظاهر احصر ایمه در ذریت
این دوازده کس علیهم السلام ممکن هم نباشد و اخبار صحیحه
درین باب وارد شده و بعضی از معاندین از انصاف احادیث

مذکوره بنا بر مشایخ ثلثه و امیر المؤمنین و حسین و امام حسن علیه السلام
و هشت کس از بنی امیه حمل نموده اند چنانچه در فصل الخطاب
خواجه پارسا و تاریخ الخلفای شیخ جلال سیوطی و دیگر کتب اهل سنت
مسطور است و این حمل بغیر از بیرون رفتن از منهج سداد
ثمره و بجز افزودن بر کفر و عناد فایده ظاهر نباشد چرا که
ایشان بغیر از چار یار کسی را خلیفه نمیدانند و نمیگویند و ظاهر است
اگر کسی را بوئی از اسلام به مشام رسیده باشد یزید پلید و
ولید بن یزید را که او حسین بن علی را شهید کرد و این
را هدف تیر ساخت نخواهد گفت که اسلام بوجود ایشان
عزیز و گرامی است و بعضی از ایشان ازین تشنیع گریخته
تتمه دوازده خلیفه را بانتخاب هفت کس از بنی امیه
بنی عباس که بصلاح و زهد از دیگر بوده اند درست نموده
و دایره تشنیع را بر خود وسیعتر ساخته و دلیل بر آنکه مراد
از خلیفه قریشی در آن احادیث قریشی هاشمی است از اهل
بیت رسول الله صلی الله علیه و آله آنکه احمد بن حنبل در مسند

خود از عباس بن عبد المطلب روایت نموده که گفت

قال یا رسول الله صلی الله علیه وآله یا عم یملک من ولدی

اثنا عشر خلیفة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی

لیلة واحدة یعنی ای عم بزرگوار من حق تعالی مالک

خواهد گردانید از فرزندان من دوازده خلیفه سه و بیرون

خواهد آمد مهدی و راهنما از فرزندان من و حق تعالی سازد در یک شب

سر انجام امور او خواهد نمود و از این قبیل است حدیث

مشهور که اتفاق دارند بر صحت آن جمهور که رسول خدا صلی الله

علیه وآله فرموده انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا

بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی الحدیث چه این

حدیث مجز است از آنکه زمانه خالی نیست از یکی از عترت

او علیه السلام که حافظ کتاب الله باشد و چنین کسی امام

است و از آن جمله است حدیث متواتر مشهور که حضرت

رسول الله صلی الله علیه وآله با امام ثالث حسین بن علی علیه

السلام اشارت نموده فرموده هذا امام اخو امام ابو ائمة

ابنی امام بن امام

تسعة تاسعهم قائمهم یعنی ایشان فرزند حسن امام است پسر امام برادر
امام پدر نه امام که نهم ایشان قایم ایشان است و مراد
بقایم ایشان امام و پیشوای زمان محمد بن الحسن المهدیست
خاتم الاوصیا علیه السلام و ان حضرت حی و قایم است
بامر خداوند بواسطه حکمتها و مصلحتها که اند کی از انها بر خلقان ظاهر
و باقی در پرده خفا مستور و مخفی است و هر ان که در ارکان شریعت و در اصول
دین هیچ وجه خلل و نقصان راه یابد یا یکسر موز للی دست دهد و محمد لله
درین مدت مدید با کثرت مخالف و قلت موالف [illegible]
قصوری در دین مبین واقع نشده و فتوری بارکان مذهب حق
ایمه طاهرین راه نیافته بلکه روز بروز قوت گرفته و طایفه حقه
زیاده شده اند و در هر عصر مجتهدان و فقها بوده اند و تجدید بنیان
مذهب شریف نموده و از کافران و معاندان منافقان در مدت
غیبت ان حضرت مومنان موحد و موحدان مومن موفق پیدا شده
اند و هر چند که نفع وجود ان حضرت باعتقاد مخالف کم باشد کمتر
از نفع حضور ان جاهلان عاطل نخواهد بود که شارع مقاصد و رمنتهی

غیبت ایشان را موجب خروج از عهده وجوب میدانند وگفته اند

هرگاه یافت شود امامی که حکمش برهمه جاری نباشد همین که قادر

بر عزل ونصب بعض باشد که خواهد باشد اتیان بواجب کرده است

و... عطر بر دوازده امام ظاهر آن باشد که امامت منتقل نمیکند

الا بعد از موت امام سابق پس ممکن نباشد تجاوز امامت

از امام دوازدهم الا بعد از بیرون رفتن او از دنیا وچون

حق تعالی او را عمر دراز کرامت نموده لاجرم ائمه کرام از آن عدد تجاوز

ننموده اند وشاید این نیز از باب غیبت او حواله بعلم الهی

باشد وحکمت آن را حق عز وعلا داند واز جمله وجوهی این که ارباب

شریعت از زمان ادم صفی علی نبینا وعلیه السلام که فاتح شریعت

بودند تا زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وآله که خاتم الانبیاست سنت پیغمبر

بوده اند که سنت الله بران جاری شده بود که هر یک از ایشان

را دوازده وصی بوده که حفظ دین وشریعت او می نموده اند تا

تکلیف بان نبوت باقی باشد ادم صفی ونوح نجی وابراهیم خلیل

وداود نبی وموسی کلیم الله وعیسی روح الله صلوات الله علیهم وهمه گاه

سنت الهی در عدد اوصیای ازان انبیا اولوالعزم صاحب شریعت
اینچنین جاری شده باشد باید که عدد جانشینان خاتم الرسالت که
ناسخ شرایع است بران وجه باشند چنانچه حق تعالی فرموده سنة الله
التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا و بعضی از علما
مویدات برین مطلب ایراد نموده اند یکی آنکه حق تعالی در قران عزیز فرموده
که ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و
گردانید عدد جمعی را که بامر نقابت قیام نمایند دوازده پس باید که بعد
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله نیز عدد ائمه که بامر امامت
قیام می نمایند دوازده باشند و حضرت خاتم النبیین صلوات الله
وسلامه علیه وآله در لیلة العقبه که از انصار بیعت می گرفت فرمود
اخرجوا الی منکم اثنی عشر نقیبا کنقبای بنی اسرائیل یعنی بیرون کنید
از میان خود از برای من دوازده نقیب چنانچه نقبای بنی اسرائیل
هم باین عدد بودند پس مشخص شد که این طرز و طریق در امر وصایت
همیشه مرعیست و عدد ائمه نباید که ازین کم یا زیاد باشد دیگر آنکه حضرت
واجب جل ذکره در بیان اسباط موسی علیه السلام فرموده ومن قوم

موسی امّة یهدون بالحق وبه یعدلون وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا
ذکر و اینده است اسباطی که راهنمای براه حق کنند و عدالت
ورزند و دوازده پس باید که ائمه هدی نیز که راهنمایان راه
حق اند و جانشینان رسول الله صلی الله علیه واله عددشان موافق
عدد اسباط باشد دیگر آنکه چون حق تعالی بجهة نظام امور دنیوی
بنی ادم و سرانجام مهمات ایشان که بزمان صورت می پذیرد شب
و روز را افریده و هر یک از شب و روز در حالت اعتدال از
دوازده ساعت زیاد و کم نیستند در مصالح و مهمات دینی بندگان
نیز که محتاج بائمه و امام اند و نیاز ارشاد و هدایت ایشان امور خلق
تا منتظم است این عدد رعایت شده و عدد ائمه را موافق عدد
ساعات شبانروزی مقرر داشته وجه دیگر که بعض از محققین نیز گفته
اند و در معنی سفته آنکه در تطبیق عالم علوی بعالم سفلی این نکته
مندرج است که چنانچه هر یک از کواکب سبعه سیاره و خصوصا نیرین
سه حق تعالی مقرر نموده که دوازده برج که بران دوران نمایند
ماه سه در هر ماهی یکبار و افتاب در سالی یکبار و دران هیچ دیگر در هر یک

یکبار چون سیر را تمام کنند باز بدوازده از سر گیرند هر یک از انبیا
سبعه که نیز گفته شد چون ایشان بمنزله آن نجوم سبعه اند باید که هر یک
از ایشان را دوازده برج ولایت باشد که امور ایشان بدان
دوران باشد و بعضی از اکابر محققین این معنی را ازین تمام تر ادا
نموده اند و فرموده که چنانچه فلک هشتم مشتمل است بر دوازده برج
نبی امی عربیا فلکی است اوصیای او بجای برج دوازده گانه
و شیخ محقق شیخ آذری رحمه الله این معنی را در قصیده نظم آورده
و گفته چنانکه هست فلک را دوازده تمثال که آفتاب بر آن
دوره میکند همه ساله براسمان ولایت دوازده برجند چو
آفتاب نبوت همه در اوج کمال وجه دیگر که متعلق بحروف
و عدد است آنکه ایمان و اسلام را بنا بر دو کلمه است
شهادت وحدت و وحدانیت و شهادت نبوت و رسالت
و این دو کلمه هر یک از دوازده ترکیب یافته و چون
وحی و الهام را حفظ نمودن آن دو کلمه لازم است لازم
بود که عدد آنانکه حفظ آن دو کلمه نمایند با عدد هر دو کلمه

موافق باشند و ظاهر اشریک بودن ال رسول الله صلی الله
علیه واله بان حضرت در صلوات اشارة ایست باین
معنی که چون رسولان دیگر ساوین و شریعت در معرض زوال
بود و سقط ان بر ال ایشان لازم نبود و باران بنی شریک
نبودند و در صلوات بر او شریک نشدند حاصل که چون کلمتین
لا اله الا الله محمد رسول الله اصل ایمانند و امامت فرع ایمان
واجب امد که قایم بامر امامت دوازده کس باشند دوازده
امام و بر دقیقه شناسان دفتر معرفت ظاهر گردد که ایشان
علیهم السلام در تکمیل ایمان و اسلام و خلف تمام
است وجه دیگر انکه نور ولایت رهنمای قلوب خلایق
است بسوی حق چنانچه نور نیرین راهنماست خلق را بظاهر
نتوان دید و محال ان دو نور که هادی ابصار است دوازده
برج مقرر شده پس اگر محال نورهائی که هادی بصایرند
هم دوازده باشد نسب و اولی است و در السنه و افواه
مشهور است و در کتب سیر و حدیث مذکور که زنین دریچه بر اوت

بر پشت حوت و حوت حامل زمین و آخرین بروج

و اینجا آخر برج امامت مهدی است علیه السلام که حامل

بار مصالح و مذاهب اهل زمین است تا بروز قیامت صلوات

الله علیه و سلامه وجه دیگر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه

و آله فرموده که الائمه من قریش و حصر امامت در قریش نموده

پس در غیر ایشان نباشد و علمای سیر و تواریخ تحقیق

نموده اند که هر که از اولاد نضر بن کنانه است او قرشی است

و اول کسی که قرشیت از برای او ثابت شده مالک بن نضر

است و از او تا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

دوازده کس اند و از آن حضرت تا مهدی هادی هم دوازده

شخص اند پس حضرت پیغمبر صلوات الله علیه بمنزله مرکز

دایره باشند نسبت باین دو سلسله متقابله قرشیت و امامت

و هر یک از این دو سلسله مانند دو خط است که از مرکز

بمحیط منتهی شده باشد منتهای یک خط مالک بن نضر

و منتهای خط دیگر آخرین ائمه مهدی علیه السلام و هر گاه اجزاء

خط بالائی از مرکز که محمد است صلوات الله علیه واله
تا مالک دوازده باشد باین طریق محمد بن عبدالله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن
مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
باید که اجبه ای خط پائینی هم ازان مرکز تا منتها دوازده
باشد چه محال است که دو خط خارج از مرکز بمحیط متفاوت
~~پائینی هم ازان مرکز تا منتها دوازده باشد چه محال است~~
که ~~دو خط خارج از مرکز بمحیط متفاوت باشد~~ حاصل که
حضرت رسالتپناه صلی الله علیه واله چنانچه منبع شرفی است
که شرافت قریش ازان متصاعد میگردد و همچنین معدن
کرامتی است که کرامت ائمه ازان متناول می شود
پس ائمه نیز باید که دوازده باشند تا خط نازل مطابق باشد
بخط متصاعد وان علی بن ابیطالب و حسن بن علی و حسین
بن علی و علی بن الحسین و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی
الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی

و محمد بن الحسن المهدی است صلوات الله علیهم و همچنین

و میر نور الله نور الله مرقده در مجالس المؤمنین میگوید که نه همین

کلماتی شهادتین هر یک دوازده حرفند بلکه اکثر اشیای

نفیسه خواه در آفاق و خواه در انفس مشتمل بر همین عدد

واقع شده و اکثر اسمای حسنای الهی نیز موافق این عدد

آمده پس مناسب آنست که عدد ائمه هدی که نفایس و

ودایع خدا بلکه از جمله اسما حسنای او یند نیز چنین باید باشند

و بعد از آن اکثر اسما را چون الرحمن الرحیم و الرؤف

الکریم و الحنان المنان و الخالق الباری و الواحد القهار

و الباعث الوارث تعداد نموده پس اسمای انبیای

چون آدم خلیفة الله و موسی کلیم الله و عیسی مسیح الله و محمد

حبیب الله را شمرده پس هر یک از چارده معصوم را چون

امیر المؤمنین و علی بن ابیطالب و فاطمه بنت محمد و الحسن

المجتبی و الحسین الشهید و علی بن الحسین و الامام الباقر تا القائم

المهدی یک یک را نام برده و الحاقنی بهم فی الجنة و عدد هم اللهم

که موافق یافته بعد از آن فرموده که از بدایع اتفاقات
اینست که چون بعد از خاتم الانبیا دیگر رسالت نیست بلکه مدار
بر وصایت و امامت است حروف لا نبی بعد احد دوازده
است و صاحب کشف الغمه از جمع بین الصحیحین از جابر بن
عبدالله انصاری روایت نموده که گفت از جابر بن سمره
شنیدم که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که یکون
بعدی اثنا عشر امیرا و کلمه بعد از آن فرمود که نشنیدم و چون از
پدر پرسیدم گفت ان کله کلهم من قریش بود ایضا از سعد بن
ابی وقاص روایت نموده که گفت بجابر بن سمره نوشتم و غلامی
نافع نام سوی فرستادم که مرا خبر ده بچیزی که از رسول الله صلی الله علیه و
آله شنیده باشی پس نوشت بمن که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه
و آله در فلان روز جمعه که فرمود که لا یزال الدین قایما حتی تقوم الساعة
و یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی همیشه دین من
قایم است و پا بر جا خواهد بود تا روزی که قیامت قایم شود و بر
شما دوازده خلیفه حکم روا خواهند بود تا روز قیامت که همه ایشان

از طایفه قریش باشند و ایضاً از مسند احمد بن حنبل
مذکور است که مسروق گفت با عبدالله بن مسعود در مسجد نشسته
بودیم که شخصی آمده پرسید که یا ابن مسعود هرگز از رسول خدا صلی الله
علیه و آله شنیدی که گفته باشد بعد از او چند کس خلیفه خواهند
بود گفت بلی شنیده ام فرمود که بعد از من بعدد نقبای بنی اسرائیل
مرا خلیفه‌ها خواهند بود و صاحب کشف الغمه بعد از نقل
این احادیث گفته است که اهل سنت را یکی از سه کار باید
کرد یا دوازده کس را از دو طایفه بنی امیه و بنی
عباس قرار دادن یا رافضی شدن یا آنکه احادیث و اخباری
که در کتاب ایشان است اعتبار ندارد و از اعتبار ساقط نمایند
یا اقرار بائمه اثنا عشر علیه السلام کردن فی قرار بشق اول نمیتوانند
داد چه خلیفه و حاکم در بنی امیه و بنی عباس از پنجاه تن
زیاده بوده اند و رافضی بشق دویم نمیتوانند شد و اگر می شدند
مال از سر این احادیث می گذشتیم و فواید بسیار در مطالب
دیگر از برای ما میماند پس باید که بشق ثالث قائل شوند و

از آن الزام نمایند و این بحث بعینه علمای شیعه را با طایفه
زیدیه میرسد و ایشان را نیز بهیچ نحو بدر رفتی ازین
بحث نیست و جوابی که معقول باشد ندارند اگر ترک مکابره
و عناد نمایند و طایفه حقه اثنا عشریه را ولایت روشن
جلیه بی شبهه و نصوص وارده حقه برین مطلب بسیار است
که با آنها احتیاجی باستنباط دلایل از کتب ایشان ندارند
اگر ترک مکابره و عناد نمایند و طایفه حقه عشریه را دلایل ولیکن
تا بر ایشان حجت باشد بایراد این احادیث اقدام می نمایند
والسلام علی من اتبع الهدی و اگر کسی گوید که هرگاه دلایل
واضحه بر خلافت و امامت اثنا عشر ایشان بود پس چرا از
خلافت ممنوع می شدند و از منصب خود معزول می گشتند
گوئیم این حرف قدحی در مراد و مقصود ما ندارد چه انبیا را
نیز بسیار تکذیب کردند و از منصب و مهم خود معزول ساختند
و نقصی در پیغمبری ایشان نشد و نقصانی بمرتبه و حالت ایشان
نرسید بلکه باعث زیادتی قرب و منزلت ایشان بود نزد

الله تعالی و موجب مزید اعتقاد و محبت ایشانکه علم بحارب
دنیوی و اخروی ایشان داشتند و حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرموده که ما علی المومن من غضاضة فی ان
یکون مظلوما مالم یکن شاکا فی دینه ولا مرتابا بیقینه یعنی نیست
مرد مومن را هیچگونه نقصانی و هیچ مذلتی و منقصتی از هیچ امر ی
مادامی که شک نداشته باشد در دین خود نقصانی نیابد در یقین
خود و از عمار یاسر رضی الله عنه مرویست که در ایام حرب صفین
می گفت والله لو ضربونا حتی یبلغونا سعفات هجر لعلمنا انا علی
الحق یعنی بخدا قسم است ای اصحاب معویه وای ارباب
کفر و زندقه و اهل ماویه که اگر شمایان ما را پیش انداخته میزده
باشید تا آنکه ما و اصحاب ما را برسانید بدرختانی که در هجرات
وان ولایتیست در اخرین هرآینه خواهیم دانست و جزم بآن هیچ جبر
کم نمیشود که البته ما بر حقیم و شما بر باطلید و بعد از انکه ثابت شد
که باید امام دوازده باشد و لیکن بر امامت ایکه این دوازده
شخص علیهم السلام اینکه جماعت شیعه نص صریح از هر یک از ایشان

صلوات الله وسلامه علیهم بر امامی که بعد از دوست با پنج طریق
که نص واقع شده از امیر المومنین علیه السلام بر پسر او امام حسن
علیه السلام و او نص نموده بامامت برادرش حسین بن علی
علیه السلام و از سید الشهدا نص بر امامت پسر او امام زین
العابدین که از دم آل عباش مینامیده اند واقع شده چه در
صحرای کربلا هیچکس بغیر از وزنده نماند و چنانچه تمامت ادیان
از او دم صفی بهم رسیده اند جمیع سادات از آن حضرت پیدا
شده اند و او نص بر فرزند ارجمند خود امام محمد باقر نموده و از کثرت
علمی که آن حضرت را بود باقر علوم النبیین موسوم شد
و او نص بامامت بر پسرش امام جعفر صادق علیه السلام
نموده و چون در زمان آن حضرت تقیه کمتر بود و مردم استفاده
علوم و تصحیح احادیث از آن حضرت می نمودند و مذهب
حقه از او رواج یافت این دین را از دین جعفری گفتند و
بآن مشهور شد و آن حضرت نص کرده بر امامت فرزند خود
امام موسای کاظم علیه السلام که چون در اولاد آدم کسی

در کظم غیظ و فرو خوردن خشم بان حضرت نمیرسید بکاظم
شهرت یافت و عمر اولاد اولاد ان حضرت از سایر ائمه الاد
الامر علیهم السلام بیشتر بود و ازو نص بر امامت امام ثامن
ضامن امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا علیه السلام
واقع شده امامی که روبند خاک درش را خلایق بمژگان
ملایک بشهپر و ازان حضرت نص بر امامت پسر او محمد بن
علی که بجواد موسوم بود واقع شده و ان حضرت اگر چه در
صغر سن از دنیا رفت ولیکن کبیر القدر و رفیع الدرجات بود
علیه السلام مشهور است و او نص نمود بر پسر خود امام علی
نقی که بابا الحسن الثالث و عسکری مشهور است و اعجاز و کرامات
ان حضرت بسیار است و خواهد امد و ان حضرت نص کرده
بر فرزند خود ابو محمد حسن بن علی که ملقب بود بخالص و زکی
و ازان حضرت نص بر امام دوازدهم خلف الحجة صاحب
الزمان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین واقع شده
و امام اول که امیر المومنین علی بن ابیطالب است بعضی از فضایل

وکنیه واسما والقاب او ثبت ذکر یافت و اما احصا می اولاد ان
حضرت بنحوی که صاحب کشف الغمه وغیر او از کتب معتبره اهل
سیر نقل نموده اند اینست که اولاد ذکور ان حضرت چهارده
واناث نوزده بودند امام حسن وامام حسین وزینب کبری
وام کلثوم کبری از سیدة النسا فاطمه زهرا صلوات الله
علیها بوجود امدند ومحمد اکبر را در او خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه بوده
وباقی اولاد وامهات ایشان در کتاب کشف الغمه وکفعمی
وغیرهما مذکور است وعمر شریف ان حضرت را شصت
وپنج وشصت وسه قول اوست و در تفصیل قتل ومقام
رحلت ان حضرت از ان مشهورتر است که بذکر محتاج باشد
وحکایت طیر وابن ملجم لعنه الله نیز اگرچه مشهور است لیکن
بطریقی که در کشف الغمه وفصول مهمه مذکور است اینست که
ابو القاسم حسن بن محمد که با بن رفا مشهور است نقل نموده
که در مسجد الحرام در مقام ابراهیم علیه السلام سیاهی را دیدم
که جمع کثیر بر دورش در امده بسبب اسلام خود را بیان می نمود

آنحضرت متولد شد رسول خدا صلی الله علیه واله او را حسن نام
نهاد و اذان در گوش او گفت و سرش را تراشید بوزن آن نقره
تصدق فرمود و عقیقه کردند و از آن روز عقیقه سنت گشت
و بعضی گفته اند که اینها در روز هفتم واقع شد و تولدش در مدینه
منوره بود در نیمه ماه مبارک رمضان در سال سیم از هجرت و
او اول اولاد امیر المومنین است علیهما السلام و بعضی را عقیده آنست
که در شش ماهگی متولد شده و هیچ فرزندی شش ماهه باقی نمانده است
الا حسن بن علی و عیسی بن مریم علیهما السلام و اصح آنست
که نه ماهه تولد یافت و او شبیه ترین خلق بود برسول الله صلی الله علیه
و آله و در روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله هشت ساله
بود و بعضی هفت سال و چند ماه گفته اند و چون امیر المومنین
علیه السلام رحلت نموده او سی و هفت سال داشت
و بعد از شش ماه و سه روز که سال چهل و یکم بود از هجرت
با معویه صلح نمود و بعد از ده سال که در مدینه بعبادت الهی و
زیارت حضرت رسالت پناهی مشغول بوده در ماه صفر سنه خمسین

از هجرت با معاویه صلح نمود بعد از ده سال که در مدینه بعبادت
الهی و زیارت [illegible] که عمر شریفش بچهل و هشت رسیده بود بسعی معاویه
زوجه اش جعده بنت اشعث او را زهر داد و بعد از چهل
روز که بیمار بود برحمت الهی واصل شد برادرش امام حسین
علیه السلام که وصی او بود متولی غسل و تکفین او شده در بقیع مدفون
شد و اولاد آن حضرت را بعضی یازده پسر و یک دختر گفته اند
و اصح آنست که ذکور یازده و اناث چهار بودند و بغیر از دو پسر
او که یکی حسن و یکی زید نام داشتند از ایشان عقبی نماند
و زید بن الحسن جلیل القدر و کریم النفس و کثیر البر و متولی
صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله بود و شعرا او را
مدحها میکردند و از اطراف دنیا بامید نوال و احسان و اکرام او
بزیارت او می آمدند و از و فیضها می یافتند و عمر او بنود رسید
و شعرا بجهة او مرثیها گفتند و امام حسن بن حسن او نیز رئیس و فاضل
و جلیل و صالح و متولی صدقات امیر المؤمنین علیه السلام
بود و عمر او سی و پنج سال رسید و در کربلا در خدمت عم خود سید الشهدا

بود و جراحت بسیار یافته اسما بنت خارجه او را از میان کشتگان
برآورده و از عمر سعد التماس نمود جراحتهای او را مرهم نهاد و فاطمه بنت
حسین علیه السلام در حباله او بود و از فرزندان امام حسن قاسم و عبدالله ع
در کربلا بشهادت فایز شدند و عبدالرحمن در وقتی که امام حسین ع بمکه
میرفت در اثنا وفات یافت و حسین بن حسن که او را
اسرم میگفتند و طلحه بن الحسن که بجواد مشهور بود با سه پسر دیگر
در مدینه فوت شدند و مخالف و موالف را اتفاق است
در آنکه امیر المومنین ع در وقت رحلت از میان فرزندان امام
حسن را بوصیت و خلافت مخصوص ساخت و اهل بیت
و دودمان شیعه را جمع نمود و کتاب و سلاح هر چه از رسول الله صلی
الله علیه و آله باو رسیده بود بحسن علیه السلام تسلیم نمود و فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر نموده بود که آنچه از آن حضرت
بمن رسیده بتو تسلیم نمایم و همچنین ترا مامور ساختیم که در وقت
رحلت آنها را ببرادرت حسین علیه السلام تسلیم نمائی بعد از آن
بجانب امام حسین متوجه شده فرموده که ترا نیز رسول الله صلی الله

علیه و آله امر نموده که در حالتی که بعالم بقا متوجه باشی آنچه بتو رسیده
باشد باین پسرت تسلیم نمائی و اشاره بعلی بن الحسین علیه السلام
نمود که در آنجا حاضر بود و از سن مبارکش دو سال گذشته بود و دست
علی بن الحسین را بدست گرفته با و خطاب فرمود که بحسین ترا وصیت
نموده که در وقت وفات امانتهای مذکوره را به پسر خود محمد باقر
بسپاری و او را از رسول الله صلی الله علیه و آله و از من سلام
برسانی پس متوجه بجانب امام حسن علیه السلام شده او را
وصیتی طولانی فرموده که در کشف الغمه و غیره مسطور است و از جمله دلالات
داله بر امامت ائمه علیهم السلام یکی حکایت حبابه الوالبیه است
که صاحب فصول مهمه و مؤلف کشف الغمه و دیگران از مخالف
و مؤالف نقل نموده اند که در رحبه مسجد کوفه بخدمت امیر المؤمنین
علیه السلام آمده گفت یا امیر المؤمنین نشانه و علامت امامت چه چیز است
مرا آگاه گردان که حق تعالی ترا مشمول رحمت خود گرداناد پس آن
حضرت بدست مبارکش مبارک اشاره نمود بپارچه سنگ رخام
که آنجا افتاده بود و گفت آنرا بیار و انگشتری مبارکش را بر آن نقش زده

کرد چنانچه در موم کنند و فرمود ای حبابه هر که دعوی امامت کنند
و قادر باشد که چنین نقشی بر چنین سنگی بجوی که من کردم بکنند بتحقیق
بدان که او امام بحق است و اطاعت او واجبست چه امام انست
که از هیچ امری و هیچ کاری عاجز نباشد و حبابه ان سنگ را برداشته
رفت و بعد از رحلت ان حضرت علی روزی در کوفه بخدمت امام
حسن علیه السلام آمده سلام کرد و ان حضرت بان خطاب
نمود که تو حبابه نیستی گفت بلی فرمود ان سنگ را بده و چون
داد بهمان طریق مهری بر پهلوی ان مهر زد و باز در مدینه در مسجد
رسول الله صلی الله علیه و آله بخدمت امام حسین علیه السلام آمده
رسم تحیت بجا اورد و امام علیه السلام با وگفت آمده که نشانه
امامت را ز بینی گفت بلی فرمود که سنگت را بده گرفته مهر نمود
حبابه گوید بعد از انکه علی بن الحسین علیهما السلام بسر رسیدم عمر من
بصد و سیزده سال رسیده بود و از عمر مایوس شده و از طلب
نشان امامت نومید گشته ان حضرت با نگشت مبارک
سبابه بمن اشارت نمود و من جوان شدم و مهر بران سنگ نهاد

و من تا زمان امام رضا علیه السلام ماندم و امام محمد باقر و امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام ثامن ضامن علیهم السلام
او آن سنگ را نقش نمودند و بعد از آن که امام رضا علیه
السلام سنگ را مهر نموده نه ماه دیگر حبابه زنده بود و برحمت
الهی واصل شد و حکایت والبیه و طول عمر او و جوان
شدنش باشاره امام زین العابدین علیه السلام و طلب
[illegible] درست امامت را نزد مخالف و موالف بصحت رسیده
والیضا دران کتاب مذکور مسطور است که در وقتی که امیر المومنین
علیه السلام از مدینه بکوفه بصره و کوفه بود کتب و وصایا و
حیزها که از رسول الله صلی الله علیه و آله نزد او بود بام المومنین
ام سلمه سپرده بود و چون امام حسن علیه السلام با معویه صلح
نموده بمدینه تشریف برد ام سلمه انها را بان حضرت تسلیم نمود
و در کتاب مستطاب کلینی از امام محمد باقر علیه السلام نقل
نموده که آن حضرت فرمود آن امیر المومنین علیه السلام لما حضرته
الوفات قال لابنه حسن علیه السلام ادن منی حتی اسر الیک

ما اسر الیه رسول الله صلی الله علیه واله ورایکمانک بحبشمانا ثمنی علیه
نفحات سیوفی چون امیر المومنین علیه السلام را وفات حاضر شد به پسر
خود حسن علیه السلام گفت نزدیک من ای تا انچه رسول خدا صلی
الله علیه واله مرا سپرده بتو سپارم واین سازم ترا در انچه مرا ایمن
ساخته بود پس امام حسن علیه السلام گفت نزد من ای تا
انچه رسول خدا صلی الله به پدر نزدیک شد وبموجب حتی اسر الیک
ما اسرنا رسول الله پنهان از مردمان چنانچه انحضرت رسول الله صلی الله علیه
واله در خفیه رازی پنهان وسر مخفی امامت ونیابت را بان حضرت
تسلیم نموده بود او نیز امام حسن را محرم ان راز ومحل ان سر
گردانید وهیچ احدی از اهل السلام را در باب امامت
امام حسن علیه السلام خلاف نیست وبا شیعه اثنا عشریه خلاف
ونزاعی ندارند یا نزاعی وخلاف در باقی ایمه معصومین علیهم السلام
واقع شده چه قایلین بامامت جماعت بعد از پیغمبر خدا صلی
الله علیه واله همه بامامت حسن بن علی علیهما السلام قایلند
وهیچکس منکر ان نیست که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود

و ان خلافة بعدی ثلثون سنة ثم یعود ملکاً یعنی بدرستی که خلافت
و امامت بعد از من تا سی سال خواهد بود و بعد از ان بملک داری
علوست و پادشاهی عود خواهد نمود و ان سی سال بشش ماه خلافت
و امامت امام حسن علیه السلام تمام میشود و نزد جمیع فرق اسلام
به ثبوت رسیده که بعد از مرتضی علی علیه السلام امام حسن ع
مردمان سالها به بیعت خود خواندند و خاص و عام بروی بیعت نمودند
با مامت و خلافت و بعد از انکه بسوی مکر و فریب معاویه و عمر
و عاص نفاق در میان لشکر ان حضرت ع بهم رسید و دارت
[illegible] و فساد بر حد افراط میکشید بموجب انکه رسول الله
صلی الله علیه و آله مکرر فرموده بود ان ابنی هذا سید و لعل
الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین تا بندهای
خدا را در میانه کشته شوند با معاویه صلح نمود و ان گروه عظیم را
از قتال و جدال خلاص بخشید و جزای عمل بد کانرا را
بروز قیامت حواله نمود و از عبد الرحمن بن جبیر مرویست
که گفت پدرم روزی در خدمت امام حسن علیه السلام بود گفت

مردمان را اعتقاد آنست که تو هنوز داعیه خلافت داری
و هوای خلق را میجوئی پس آن حضرت ع فرمود که زمام
اختیار در دست من بود و سرداران و اکابر عرب از شهر و قوم
و قبیله مطیع و منقاد من بودند و اراده هر جنگ و صلحی که می‌نمودم
اطاعت میکردند ولیکن من رضای حق تعالی را منظور داشتم
و حفظ خونهای امت محمد ص که در میانه ریخته نگردد و اهل سیر
و تواریخ را اتفاق است بر اینکه در وقتی که آن حضرت ع اراده
صلح نموده بدفتر حساب لشکر رجوع نمودند چهل هزار از جنگی
از شیعه و موالی همراه بودند که هر یک آرزوی سر باختن و جان را
فدا ساختن در قدم آن حضرت ع داشتند و هیچیک خود را از شیعه
و انصار او نومید دانستند و مع هذا از سر حکومت و ریاست
دنیا گذشته خلافت را تسلیم معویه نمود و خویشتن را
معزول ساخت و از بیخته معویه علیه ما علیه مکرر بر سر منبر اعتراف
می‌نمود و می‌گفت که ابا محمد ص یعنی امام حسن ع بچیزی بخشش نموده
که هیچ نفسی را حوصله بخشش آن نیست و از هر چیزی گذشته

که احدی سلام قدرت برگذشتن مثل ان نبوده در دست
کو ... ست چه هیچ نفسی سلفی باین نمیتوانند شد که یکبار از سر خلایق
دنیا می بگذرد وانرا ندیده انگار دو این قدر بار وهول دارسه نداشته
شمارد ولیکن چون جمعی هم در لشکرش بودند که میل تمام
بزخارف دنیا داشتند وطمع در درهم و دینار معویه میکردند
ومیدانست که تا انکه خون ریزی بسیار نبود کار از پیش نمیرود
حفظ خون وعرض مومنان ومسلمانانرا بر حکومت دنیا اختیار نموده
بصلح سلفی شد مثل عبدالله بن عباس که معویه باو نوشت
که هزار هزار درهم نقد از برای تو دارم نصف سال روز بی
که درای کی لشکر من داخل شوی چون این کاغذ باو رسید
نصف شب با لشکر خود سرداری که امام حسن علیه السلام گذاشته
بجانب لشکر معویه روان شد وان حضرت از میراث پدر و جد
بغیر علم وعلمی سلاحی نگذاشت مرویست که فاطمه صلوات الله
علیها در مرض موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
دست حسنین علیهما السلام را گرفته بخدمت والد بزرگوار آمده گفت

امده گفت ای سید ابرار این هر دو پسران تو اند از میراث
خود چیزی بایشان کرامت فرما سید عالم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود
اما الحسن فله هیبتی و سوددی و اما الحسین فله جودی و شجاعتی یعنی
حسن را هیبت و سیارت خود دادم و حسین را بخشندگی
و شجاعت خود و در بعض روایات بجای هیبتی هیباتی و بجای
جودی جرأتی واقع شده یعنی حسین را جرأت و شجاعت
و حسن را سیادت و هیأت خود دادم چه در احادیث
دیگر امده که لم یکن احد اشبه برسول الله صلی الله علیه و اله بنود کم
امام حسن را علیه السلام بود و از انس بن مالک روایت
نموده اند که گفت هرگز امام حسن را ندیدم الا گریه بر من زور
نیاورد چه بعینه شمایل شمایل رسول الله صلی الله علیه
و اله بود بخاری در صحیح اورده که اصحاب بعد از نماز عصر از مسجد
بیرون امده بودند ابو بکر امام حسن را علیه السلام دید که با طفلان
بازی میکند او را برداشت گرفته گفت یا بی شبیه بالنبی لیس شبیها
بعلی و علی علیه السلام بضحک تلقی پدرم فدای او باد که به نبی

علیه السلام شبیه است به یحیی و عیسی علیه السلام می شنید
مینشیند و فی الجمله در صورت هیچکس از آن حضرت برسول الله
صلی الله علیه و آله شبیه تر نبود و در سیرت نیز کسی از و اشبه
برسول الله صلی الله علیه و آله نبود چه معجزات و کرامات آن
حضرت را نیز حدی و نهایتی نیست از آنجمله در کشف الغمه مذکور است
که در راه مکه یکی از اولاد زبیر در خدمت او بود و با امامت او
اقرار داشت در منزلی از منازل در زیر درخت خرمائی فرش
کرده بودند ابن زبیری نگاهی بآن درخت کرده گفت ای
کاش این درخت را رطبی می بود که کام ما را شیرین می ساخت
امام علیه السلام آن سخن را شنیده فرمود که مگر رطب آرزو
داری گفت آرزوی کردم اگر می بود می خوردیم فی الفور آن
حضرت دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برآورده
لب مبارک را جنبانید و لیکن کسی فهم نکرد که چه میگوید
و فی الحال درخت سبز شده شکوفه برآورد و دانه بسته شده
و می بالید و رنگ برنگ می شد تا رطب گشته و شتردار(ی)

که همراه بود گفت هذا سحر و ان حضرت ع گفت ویلک
لیس بسحر بل دعوة ابن نبی مستجاب یعنی وای بر تو که این
عمل را سحر میدانی این سحر نیست بلکه دعای پسر پیغمبر است
که در درگاه الهی باجابت رسیده پس کسی بان درخت برامد
رطبها را بزیر اورد و هر که همراه بود ازان رطب خورد و همه
مردم را کفایت نمود و در همان کتاب و کتاب فصول
مهمه و کتاب خرایج بسیاری از کرامات و معجزات این
حضرت ع مذکور است و همچنین در علوم ظاهری و باطنی بعد از امیر المؤمنین
علیه السلام هیچکس را برابری بان حضرت ع میسر نیست و در
فصاحت و بلاغت بغیر از خطب امیر المؤمنین علیه السلام کلام
هیچکس را با کلام ان حضرت ع و خطبه احدی را با خطبهای
او نمیتوان سنجیده و بعضی از خطب و مواعظ او علیه السلام
در کشف الغمه مسطور است و در حاضر جوابی و بدیهه یابی کسی با او نظیر نبود
مذکور است که روزی یهودی در کمال پریشانی و پیری و ناتوانی
از گرسنگی بجان امده و از فقر و احتیاج بفغان عنان مرکب ان

حضرت علیه السلام گرفته گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه
وآله از تو انصاف میخواهم ان حضرت علیه السلام فرمود که در چه چیز
یهودی گفت از اینکه از جد تو مرویست که فرمود که الدنیا
سجن المؤمن وجنة الکافر تو مومنی و من کافرم ترا اسپان و
استران و غلامان و چاکران و رختهایی فاخر و لباسهایی
نیکو و خانهای خوب و کنیزان نفیس و فرشهای رنگین
و طعامهایی لذیذ مهیا و میسر است من دنیا را نسبت
بتو بهشتی می بینم بلکه در بهشت بهتر ازین گمان ندارم و نسبت
بمن زندان است که فقرم بنهایت رسیده دنیا قوتا و نیا قو
ونفقه و زحمت بکمال انجامیده پس ان حضرت علیه السلام تبسمی
فرموده بدیهه در جواب گفت ای پیر اگر تو نظر کنی با نچه حق تعالی
از برای مومنان مستعد و مهیا گردانیده است در اخرت از ان
نعمتها که نه هیچ چشمی دیده و نه هیچ گوشی شنیده خواهی
دانست که من درین دنیا در زندانم با کمال محنت واگر به سبیلی
انچه از جهت کفار و منافقین در ان نشاه مقرر شده از

عذابهاییِ گوناگون هر آینه میدانی که تو امروز در راحتی
با نهایت فراغت و اگر کسی نیک درین جواب تامل
نماید میداند که این کلامیست که سر نزده است الا از مشکوة
نبوت و صادر نگشته الا از تائید مورو[ثا] از آثار معالم رسالت
و ملا سعد الدین در کتاب مطول در مبحث استعاره آورده است
که معویه بیمار بود و امام حسن علیه السلام بعیادتش رفت
معویه چون امام حسن ع را دید برجسته نشست و این بیت
را خواند که وتجلدی للشامتین اریهم * انا لریب الدهر لا اتضعضع
یعنی بجلدی و تندی شماتت کننده را می نمایم که بلیه و حوادث
زمان مرا ذلیل و خوار نمیتواند کرد فی الفور امام حسن ع
بیتی از همان قصیده خواند که * اذا المنیة انشبت اظفارها
الفیت کل تمیمة لا تنفع * یعنی هرگاه منیه که مرگست چنگ
فرو برد و ناخن بند کرد و هر تمیمه یعنی تعویذ و مهره که از برای
دفع چشم زخم برکسی می آویزند که بیاویزی و به بندی نفع نمیرساند
و اگر با انصاف کنند جوانی در برابر آن بیت از این بیت

بهتر خصوصاً که هم ازین قصیده باشد بهم نمیتوان رسانید
و شباهت بسیار تا بجد و پدر همان یک علت کافی است که
بسی آن حضرت علیه السلام برای میرفت شنید که شخصی با حق تعالی مناجات
درد و میگوید که خدایا از تو ده هزار درم میخواهم که بعضی صرف در وجه
قرض و بعضی صرف در مایحتاج خود صرف نمایم چون بخانه رسید پرسید
که از مال دنیا در خانه ما چه چیز باشد جز آورده‌اند که ده هزار درم
مانده است آن مبلغ را بخانه آن شخص فرستاد و قوت فردا
را حواله بخزانه پروردگار نمود اگرچه حافظ ابو نعیم در کتاب
حلیة الابرار ازین بهتری نقل نموده و بسند صحیح ذکر کرده که امام حسن علیه السلام
دو بار [illegible] اموال خود بیرون رفت چنانکه در خانه او از
صامت و ناطق هیچ نماند همه را در راه خدا بمستحقین داد و سه
کرت مال و اسباب خود را با ... در راه خدا قسمت نمود که هرچه داشت
حق تعالی که در پای میکرد یکی را بفقرا میداد و یکی را بجهت
خود می گذاشت و ریاضت نفسانی آن حضرت تا بحدی بود که
همان حافظ در کتاب مذکور ذکر نموده که بیست نوبت پیاده از

از مدینه بمکه رفت بجهة زیارت بیت الله و با آنکه اسبان و
شتران همراه میداشت سوار نمیشد و مشهور است که یکبار پای مبارکش
از پیاده روی ورم کرده بود و یکی از دوستان گفت پدر و مادرم
فدای تو باد اگر اندکی سوار میشدی که این ورم برطرف می شد
چه می بود فرمود درین منزل سیاهی خواهی دید و روغن خواهد داشت از و
بگیر که آن دفع ورم می کند آن شخص گفت فدای تو شوم در هر منزل
این روغن خواهد داشت فرمود بلی ولیکن در اثنای راه او را
خواهی دید چون پاره از راه قطع کردند سیاهی پیدا شد
ازو روغن طلبیدند گفت اندکی دارم و آنرا نذر حسن بن علی علیه السلام
کرده ام بدیگری نمیتوانم داد گفتند ما بجهة آن حضرت علیه السلام
میخواهیم روغن را بخدمت امام برده بخادم سپرد و چون خواستند
که قیمتش بدهند گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله از برای
فروختن نیاورده بودم امید دارم که چون زنم حامله است دعا
فرمائی که حق تعالی مرا پسری کرامت کند که دوستدار اهل بیت
باشد آن حضرت علیه السلام فرمود که دعا کردم و حق تعالی پسری مستوی خلقت

صالح محب با تو کرامت نمود چون بخانه برسی پس سفا خواهی دید

و برین قیاس سایر عبادات آنحضرت علیه السلام را از نماز و روزه و تلاوت

قرآن و خیرات و صدقات در هیچ یک از اینها بغیر از جدش

مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرش مرتضی علی کسی با او برابری نمی رسد و با وجود آنکه

جدی چون رسول الله صلی الله علیه و آله و پدری چون مرتضی

علی و مادری مثل فاطمه زهرا علیها السلام داشت بموجب محبت قرب

از بعد از دنیا و خوفش بمرتبه بود که چون برادرش امام حسین علیه

السلام در حالت احتضار او را گریان دید فرمود که ای برادر

تو بر رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام میرسی و هر دو پدر تواند و بخدیجه و فاطمه علیهما السلام

ملحق می شوی و هر دو مادر تواند و بقاسم و طاهر بر میخوری و هر دو

خال تواند و با حمزه و جعفر ملاقات می نمائی و هر دو عم تواند

چرا چرا گریانی گفت ای برادر راست میگوئی ولیکن در امری

داخل می شوم و حالتی مشاهده می کنم که مثل آن ندیده ام

و از مخلوقات الهی بجمعی وارد می شوم که با ایشان و امثال ایشان

نرسیده ام پس برادرش نیز علیهما السلام تصدیق او نموده گریان

شد و بعد از بکه امانت امامت سلا به برادر سپرد گفت وصیتی کرده‌ام
و آن اینست که چون مرا بوداع جدم رسول الله صلی الله علیه و آله خواهی
برد جمعی بگمان آنکه مرا بنزد رسول الله دفن میفمائی سر راه تو خواهند گرفت
و اراده فتنه و فساد خواهند نمود ترا بجد و پدر قسم میدهم که جز نمائی و علاحظه
فرمائی که بقدر شیشه حجامی خون کسی در میانه ریخته نگردد و آخر فهیا که چه
آن حضرت نشان حاله بود در وقتی که او سلا بوداع جدش میبردند
عایشه بر استری سوار شد و مروان لعین با جمعی از بنی امیه
سلاح بر خود راست کردند و سر راه بر ایشان گرفته عایشه می گفت
نمی گذارم که کسی سلا در خانه من دفن کنید که هرگز او سلا دوست
نداشته باشم و مروان می گفت عثمان سلا در اقصی مدینه دفن می کنند
و حسن علیه سلا با رسول خدا می پسندند این یک روایت و بنی هاشم
تیغها از غلاف بر آوردند و بقول مشهور ابن عباس پیش رفته
بمروان گفت برگرد و فتنه را کوتاه کن که حسن سلا بوداع جدش
میبردند و ایشان در حرمت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله اللقدر
بیکدیگر ند که استحقاق بیاید و کلنگ و داخل شدن در خانه او ندارد حضرت

او تجویز نمی نمایند در پاس حرمت قبر رسول الله صلی الله علیه واله
چون دیگران نیستند واگر این اراده میداشتند تو و قوم ترا ان
[قد]رت نیست که منع ایشان ازین قسم چیزی توانید کرد و بعد ازان
عایشه رفته گفت تجملت تبغلت ولو عشت تفیلت لک
التسع من الثمن وفی الکل تصرفت یعنی در روز جنگ
بصره بر شتر سوار شدی وامروز بر استر سوار شده با آنکه خدا و
رسول او ترا امر نموده اند که از خانه بر نیائی واگر زنده بمانی
محتاج است که بر فیل هم سوار شوی وترا از میراث رسول الله
صلی الله علیه واله یک حصه از نه حصه میرسد چه او را هشت
زن دیگر بود و تو همه را تصرف کرده و خانه را خانه خود
نام نهاده ببر گردد اگر نه آن بودی که حسن ع و حسین ع را وصیت
کرده که مبادا بقدر شیشه حجامی خون درین واقعه ریخته گردد
میدیدی که این جمع را که تو بایشان می نازی که بقدر شیشه
چه بر سر می آید و بعد ازان امام حسن ع را وداع جد فرمود در حسب الموصیة
او در بقیع نزد فاطمه بنت اسد مدفون ساختند اللهم ارزقنا زیار[ت]

وشفاعته بحقه وبحق ابیه وبحق امه وجده ومحبه ذکر امام سیوم
ابوعبدالله حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام ان
حضرت در سال چهارم از هجرت در پنجم ماه مبارک
شعبان تولد یافت وبقول صحیح میان او و برادرش امام حسن
پنجاه روز فاصله بود چون خبر تولد او برسول الله صلی الله علیه وآله
رسید خوشحال شده امده اذان در گوش راست واقامت
در گوش چپ او گفته وعقیقه فرموده حسین نام نهاده نام
پسران هارون شبیر وشبر بود بمعنی حسن وحسین والقاب
ان حضرت رشید وطیب ووفی وسید وزکی ومبارک
وتابع المرضات لله وسبط است وسید وسبط از بهترین القاب
اوست که رسول الله صلی الله او را باین دو لقب خوانده و دلیل
امامت او نص از رسول الله است ونص از پدر ونص از
برادر علیهم السلام وعمر عزیزش پنجاه وشش سال بود وچند
ماه بود شش سال وکسری با جد خود رسول الله صلی الله علیه وآله
بود وبعد از رحلت ان حضرت سی سال با پدر وبعد از پدر با برادر

و شصت سال دیگر زندگانی نمود و در بعضی روایات پنجاه و هشت نیز

آمده و بعضی پنجاه و پنج سال و شش ماه گفته اند و شیخ مفید در

ارشاد پنجاه و هشت سال گفته و گفته با رسول الله صلی الله علیه

و آله هفت سال بود و مدت خلافتش یازده سال والعلم

عند الله و آن حضرت را شش پسر و چهار دختر بود علی اکبر

و علی اوسط و علی اصغر و محمد و عبد الله و جعفر و بعضی از علی اوسط

که امام زین العابدین است باقی در کربلا بدرجه شهادت رسیدند

و بعضی دختر سه گفته اند زینب و سکینه و فاطمه و قول اول

اصح است که زینب نام دو دختر بوده اند صغری و کبری و در قول

ضعیف چهار پسر و دو دختر هم آمده و زیارت آن حضرت

سه ثواب بیش نوشته که توان نوشت و در وجوب

آن خلاف هست بعضی گفته اند بر هر مومنی واجبست و هر که

آنرا ترک کند حقی از حقوق الله را ترک کرده و عاق

رسول الله شده و در ایمانش نقصان هست و کسی که در

نزدیک آن حضرت باشد و قادر بر زیارت او باشد و نرود

عمرش کم میشود و زیارت او باعث درازی عمرست و مدتی
که در زیارت آن حضرت باشد اثر از عمر حساب نمی کنند و
هر گامی که در آن راه بردارند با حجی برابرست و یک درهم که
در آن راه نفقه کنند بده هزار درهم برابرست و هر که آن حضرت
را زیارت کند و شناسا بحق او باشد گناهان گذشته و آینده او
آمرزیده می شود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که زیارت
حسین علیه السلام برابری می کند با صد حج و صد عمره متقبله حق تعالی
همه مومنان را توفیق رفیق گرداناد که باین فیض برسند و از امام محمد باقر
علیه السلام مرویست که یک نماز واجب نزد آن حضرت با حجی برابرست
و یک نافله با عمره و در تربت آن حضرت شفاست از هر مرضی
و دردی و علتی و از خواص تربت آن حضرت آنست که چون از آن
تسبیح کنند بهر یک دانه که بگردانند چهار حسنه از برای آن شخص نوشته
می شود و اگر کسی از آن در دست داشته باشد و میگرداینده باشد
و ذکر کردن فراموش نماید بهر دانه که بگرداند بیست حسنه می نویسند
و در حدیث است که شخصی که در آن خاک مدفون شود از حساب

و ایضاً از آن حضرت مرویست
[illegible]
[illegible]

روز قیامت فارغ است بحساب بهشت میرود و در حدیث
دیگر است و در حدیث دیگر است که آن زمین سه بار هر که
در وی مدفون است روز قیامت برداشته بهشت میبرند از آن
که کربلا گذارده است با آتش دوزخش چکار است و دیگری گفته
آسوده بکربلا بهر حال که هست گر خاک شود نمی شود قدرش پست
برمیدارند و سبحه اش می سازند میگردانندش از شرف دست بدست
و در کشف الغمه روایت نموده که روزی رسول الله صلی الله علیه
و آله نشسته بود چون آفتاب تابان و بر دور سرش امیر المؤمنین
و فاطمه و حسنین گرد آمده بطریق ستارگان راه کشیده و پیشانی
مبارکش را پر آب کرده فرمود که ای اهل بیت من خود را
چگونه می بینید در آن وقتی که این جمعیت شما بتفرقه بدل شده باشد
و این اجتماع با فراق انجامیده و هر یک از شما بجانبی از دنیا
رفته و قبرهای شما هر کدام در مکانی واقع شده پس از آن
میان امام حسین علیه السلام متکلم شده گفت یا رسول الله صلی
الله علیه و آله اما بموت از دنیا خواهیم رفت یا بقتل هستر عاما

صلی الله علیه واله در جواب فرمود که بعلم دیم کشته
خواهید شد واهلبیت ترا در دنیا بطریق اسیران خواهند
کرد اینید پس پرسید که یا رسول الله صلی الله علیه واله مارا که
خواهد کشت فرمود که بدترین مردمان وجمعی که شقی ترین است
باشند بار سیم استفسار نمود که ایا بعد از ما کسی بزیارت ما
خواهد آمد وما را یاد خواهد نمود جدش صلوات الله علیه واله
فرمود که بسیاری از طوایف امتان من بزیارت شما
مشرف خواهند شد وچشم شفاعت از ما خواهند داشت و
زیارت شما را وسیله نجات وسبب زیادتی درجات
خواهند دانست ودر روز قیامت من انها را از اهوال
وشداید ان روز خلاص خواهم داد وصاحب کشف الغمه
بعد از نقل این حکایت گفته که این خبر بهمین طریق
در ارشاد شیخ مفید رحمة الله مذکور است ومراد ازین تامل
است چه حسین دران حال از دیگران سنالش کمتر بود
او را با صنوبر من چون رسول الله بجواب وسوال مخصوص ساخت

وچگونه باکوچکی او دانش یاری دارد که حرف از گشته
شدن با او گوید و شفقت مادر و پدر نسبت بر و سوزان و گریان پسندد
و چون حسین در آن خرد سالی از زوار سوال کند و لیکن
این تعجب از اهل علم و عرفان خصوصا از و بسیار بعید است
چه جبرئیل در روز تولد حسین علیه السلام این خبر داده بود
و تکرار این واقعه بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کشف
شده بود و آن حضرت با ایشان رسانیده الطف بار نبود
و آن حضرت حسین ع را مخاطب نساخت بلکه او خود
متوجه سوال شد و ایشان را قیاس بدیگران نمیتوان کرد که از
خوردی و بزرگی ایشان تفاوت نیست که در آن وقت از کشتن
بترسند یا از زوار خود غافل باشند و عجبتر آنکه بعد از صفحه
خود میگوید که زیاد نمی بود موفقیت ایشان در زمان پیری
بر موفقیتی که در حال ولادت میدانستند و مادر و پدری نسبت
وقف می بود که از مراتب وصول و قرب بجناب احدیت
و مرتبه بلند شهادت غافل بود و دنیا را در نظر او و قریب

و اعتباری بود یا او را لبستگی بجناب احدیت بدنیا
بودن و در دنیا بودن دلبستن چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر
فرموده که والله ان ابن ابیطالب انس بالموت من الطفل
بثدی امه یعنی بخدا قسم هست که پسر ابیطالب را انس بمرگ
بیشتر هست از آن انسی که طفلان را با پستان مادر می باشد
بمردن و کشته شدن چندان مشتاق بودند که با آرزو از حق تعالی
می طلبیدند عاشقان جام وصال اگر کشتند که بدست
خویش خونبها نشان کشند مولوی رومی میگوید مرگ اگر
مرد هست گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او عمری بیابم جاودان او ز من دلقی بگیرد رنگ رنگ
چنانچه مشهور است که خواص اصحاب امام حسین علیه السلام
می گفته اند که ما در مدت ملازمت آن حضرت هرگز او را
بآن خوشحالی ندیده بودیم که در کربلا میدیدیم و در هر وقت که در
وقتی که متوجه کوفه بود در یکی از منازل فرزدق شاعر بخدمتش
مشرف شده بعد از تسلیم و ترحیب گفت یابن رسول الله صلی

الله علی

الله علیه واله چگونه اعتماد باهل کوفه توان کرد و حال
آنکه از معاونت و یاری پسر عمت مسلم بن عقیل تقاعد
و تکاهل ورزیدند او بدرجه شهادت رسید و فی الحقیقه
کوفیان او را بکشتن دادند پس آن حضرت ع فرمود که
رحم الله مسلما صار الی روح الله اما انه قضی ما علیه و بقی
ما علینا یعنی حق تعالی رحمت کناد بر مسلم بروح و ریحان
و جنت نعیم رسید حکمی که از قضا و قدر الهی بجهة او مقرر شده
بود بفعل آمد و لیکن آنچه از برای ما مقرر شده هنوز باقی
است و بفعل نیامده و منتظر آنم که آنچه مقدر و مقرر است
از قوت بفعل آید و چون بکربلا رسید و کوفیان از ابن
زیاد لعین ترسیده از کرده خود پشیمان شدند و نوشتهای
خود را نوشته انگاشته منکر گشتند و ابن زیاد ملعون
آن حضرت سلام الله را به بیعت یزید پلید فاسق فاجر می خواندند
بر خفت بر گشتن بحرمین نمیداد و نه می گذاشتند که بشام
رود و بطریق برادر ع با یزید بصلح قرار دهد لا علاج دل بحرب

نهاد و بعد از انکه فوج فوج در برابرش صف می کشیدند
تا انکه عدد سوار و پیاده بقول صاحب کشف الغمه و جمعی
از اهل سیر به بیست و دو هزار رسیده بود بنابر روایتی که در مقتل
ابن بابویه و مقتل ابن طاوس مسطور است عدد لشکر
مخالف بصد هزار رسید و با آن حضرت از خویش و بیگانه
بیش از هفتاد و دو کس نبودند در خاطرش ملال و در
دلش اضطرابی پیدا شد و با قلت انصار و کثرت
اعدا جری بود که مکر پدرش در صفین و جمل کرده باشد
و تیغی کار فرمود که مکر امیر المومنین علیه السلام در بدر و احد
کار فرموده باشد تا بجدی که شجاعت علی علیه السلام
را فراموش کرده شجاعت او در میان عرب مثل شد
چه در مقتل روایتی مذکور است که عدد کشتگان آنحضرت
به تنهائی بچهار هزار رسیده بود با انکه بسیاری بودند که قادر
بر کشتن ایشان می بود و بدم تیغش می زدند و نمی کشت
و سر انرا که نمیدانست تا انکه از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام

علیه السلام پرسیدند از ان حضرت فرمود که چون جدم علیه السلام
میدانست که در صلب او جمیع شیعیان هستند ایشان نیز بهمان
جمله می گذرانید حاصل که چون ان حضرت را از نزد اله تعالی اجل
ذکره مرتبه بود که بدون شهادت بان مرتبه رسیدن ممکن نبود
سعی نمود و کشش و کوشش فرمود تا خود را بان مرتبه عظمی رسانید
و بموجب حدیث قدسی من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی
و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیته
و من علی دیته فانا دیته یعنی هر که مرا طلب کند می یابد و هر که مرا
یافت می شناسد مرا و هر که مرا شناخت عاشق من می گردد
و هر که عاشق شد مرا من نیز عاشق او می شوم و هر که من عاشق
شدم می کشم و هر که من کشته باشم دیت او بر منست
و هر که دیت او بر من باشد من خود دیت و خونبهای او می شوم
انحضرت جمیع این مراتب سلوک نموده که خونبهای حق رسید بقول
ملا محب علی سندی که گفته است عشق شوخانه ایست بر سر دار
که در شش بسته نکشی سر یارها و بقول حکیم سنائی که در قصیده فرموده

مراتب عشق

بر سر دست عشق باز استند ٭ ملک الموت کشته در منقار قدر بقیه
میگوید ؎ عاشقان در دمی دو عید کنند ٭ عنکبوتان مگس
قدید کنند ٭ هر کسی را که از مرتبهٔ عشق و محبت خبر نیست در نظر
بوالهوسان دنیاپرست این خود کشتن و کشته شدن به گوش
میخورد ؎ این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست ٭ روزی
رخش ببینم و تسلیم وی کنم ٭ و از کشتن تا کشتن انقدر
فرق است که سر مبارک امام حسین علیه السلام تا روزی
که ببدن شریف ملحق گشت چندین یهود و نصاری را بموجب
که در تواریخ و سیر مضبوط است بشرف اسلام مشرف ساخت
چون سر [illegible] ابن زیاد بدار الاماره اوردند و بر زمین
گذاشتند ماری پیدا شده مردمان دیدند که بتعجیل می اید
راهش دادند امد بمنخر آن لعین رفته بعد از ساعتی بر امده
رفت و بعد از لمحه برگشت و باز کشتی نموده بر امد و بار سیم نیز بدستور
امده وی انجا قرار گرفت و هر زهری که استاد ازل درو تعبیه کرده
بود کار فرموده بوطن خود مراجعت نمود تا عبرت اولو الابصار

که بود و در اخبار آمده که هیچ یک از آن ملاعین که در
صحرای کربلا حاضر شده بودند نبود که ببلای و عقوبتی گرفتار
نشوند و محل عبرت دیگران نگردند و برای هر چه تمامتر
بجهنم نروند مشهور است که عمر سعد علیه اللعنة والعذاب چندین مدت
پس از واقعه کربلا هر گاه از در مسجد بدرون می آمد هر گرا
نظری بر وی می افتاد بی اختیار می گفت هذا قاتل حسین
بن علی یعنی این ملعون کشنده حسین علیه السلام است
تا آنکه روزی بخدمت امام علیه السلام آمد گفت این
سفیهان را گمان رفتست که من قاتل تو خواهم بود
آن حضرت در جواب تبسم نموده فرمود که ابلهانی که این
حرفها بر زبان می آرند سفیه نیستند کلمه حقی که ظهور خواهد یافت
بر زبان ایشان جاری میگردد ولیکن تو ای عمر سعد
یقین بدان که بعد از من شکم از گندم عراق سیر نخواهی گرد
و زندگانی تو بعد از من نخواهد بود مگر اندکی و آخر چنان شد
که باندک فرصتی مختار پیدا شد هر یک از آن ملاعین شد

عمر سعد علیه علیه لعنته والعذاب زجری بجهنم فرستاد که بر ازان ممکن نبود

و همان نحو انتقامی که حق تعالی در واقعه یحیی بن زکریا علیهما

السلام از طایفه بنی اسرائیل کشیده بود درین امت نیز از این

ملاعین کشیده شد چه بعینه این واقعه مشابه ان واقعه بود

از امام چهارم امام زین العابدین علیه السلام مرویست

که فرمود چون از مدینه برامدیم تا بکربلا رسیدن در هیچ منزلی

فرود نیامدیم و رحلت نکردیم که ان حضرت علیه السلام

یحیی بن زکریا علیهما السلام را یاد نکرد و روزی در منزلی

فرمود که از وقایع و حوادث دنیا هیچ چیز نزد الله تعالی القدر

بر نمود دیگر ده بنود که سر یحیی را بهدیه بنزد باغی یاغی فرستادن

و مشهورست که سرخی که در اسمان بهم میرسد که انرا شفق میگویند

قبل از واقعه یحیی نبود دران وقت بهم رسید و بعد از مدتی

برطرف شده باز در حادثه شاه شهید پیدا شد و از امام محمد باقر

علیه السلام مرویست که فرمود قاتل یحیی بن زکریا و قاتل

حسین بن علی علیهما السلام هر دو ولد الزنا بودند و اسمان سرخ نشد الا برای

این هر دو معلوم و تا قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفة الابرار
از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود ما بکت
السماء علی احد الا علی یحیی بن زکریا و الحسین بن علی علیهما السلام
ظاهر میشود و دلیل امامت آن حضرت علیه السلام بموجب
نصی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله واقع شده
بود و از حضرت امیر المومنین علیه السلام چنانچه در بحث امامت
امام حسن علیه السلام مذکور شد صادر گشته و بطریقی که برادر حسن
علیهما السلام وصیت نموده بود ثابت بود و اطاعت
آن حضرت خلق را لازم لیکن دعوی امامت نکردن
و طلب حق خود ننمودن یکی بجهة تقیه بود و یکی بجهت صلحی که
با معاویه شده بود و آن حضرت را وفای بآن نمودن لازم
و هر وجهی که در صبر نمودن امیر المومنین علیه السلام بعد از رسول
الله صلی الله علیه و آله توان گفت همان وجه در صبر نمودن
آن حضرت نیز جاریست چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
توان گفت مدتها مدید در مکه مشرفه در شعب ابو طالب محصور بود

بامر الهی با کفار قریش مقاتله نمود تا انکه از مکه مهاجرت فرمود

و چون بمدینه امد رخصت جهاد یافت و اول بار در بدر جهاد

فرمود ان حضرت علی نیز تا معویه در قید حیات بود جبر نمود و

چون مدت عمر معویه علیه ما علیه بسر امد و ایام صلح منقضی

گشت و حجت اهل کوفه بر و تمام شد بغیر از انکه متوجه ان

صوب شود و از حریان مفارقت اختیار کند چاره نبود لهذا

با فرزندان و اهل بیت متوجه کوفه شده متصدی حرب

ان ملاعین گردید و از جهت برو واجب و لازم شده بود تا برو

حجت نباشد بفعل اورد و با انکه حضرت امیر المومنین

علی علیه السلام در حروبها که حسنین علیهما السلام همراه

می بودند ایشان را رخصت حرب نمیداد و می گفت

من بحرب سزاوار ترم و اصحاب را وصیت می کرد که این

هر دو فرزندان رسول اند مگذارید که متوجه حرب شوند که نسل

رسول منقطع شود اخر کار بجائی رسید که بالضروره متوجه این

قسم حربها شدند و کار بانجا رسید که رسید و مشهور است که

امام محمد حنفیه را گفتند چرا پدرت ترا بر حرب تحریض می نماید
و حسنین را منع می کند یکبار جواب داد که من پسر ادیم مرا امر
بقتال می نماید وان هر دو فرزندان رسول‌اند و بار دیگر در جواب
گفت که آن هر دو بجای دو چشم اند و من بجای دست
و مقرر است که دست حفظ چشم می نماید و بلای و حادثه که متوجه
چشم می شود بدست دفع ان می کنند و اینکه در واقعه
کربلا همراه نبود و از خدمت امام علیه السلام تقاعد نمود وجهش
ان بود که دران وقت بدرد دست گرفتار بود و دستش
شمشیر نمی گرفت چه روزی در مجلس عبدالله زبیر زرهی
بلند قامت آورده بودند دامن زره سه انقدر که زیاده بود گرفته
چون کرباس از هم جدا کرد و زنی دمرویی عاین که حق تعالی
همه دوستان را از شر خبان چشم در پناه حفظ دارد او
بچشم زدند و دستهاش را مرض عارض شد که خون و چرک
ازان میرفت و از ازار تمام داشت و بعضی گویند زره از امیر المومنین
علیه السلام بود وان حضرت محمد را امر نموده که قدری از دامن

ان زره سلاح جدا سازد و محمد یکدست را بر دامن آن زره و دست
دیگر سلاح بر مجاب نفلک نهاده از زره هم جدا ساخت
و عبدالله زبیر چون قوت داشت و طاقت شنیدن و دیدن
زیاده از مرتبه خود نداشت از حسد از رده شده اثر چشم
او بدست ان حضرت ع رسید و بهر تقدیر ان کوفت مانع
همراهی از امام شد و الا چنانچه پدر او سلاح وصیت نموده
بود جدائی باختیار از خدمت امام ع اختیار نمیکرد و لهذا چون
مختار در وقتی که از مکه مشرفه برگشته بکوفه امد خط و مهری
براورده که از امام محمد حنیفه است و شما را امر بمتابعت من
نموده و اهل کوفه چون تاملی داشتند چند کس را بخدمت
ان حضرت ع فرستاده تحقیق نمودند که ایا انچه مختار دعوی می کند
صدق است یا نه فرمود که من خط و مهر بکسی نداده ام اما هر که
از الله باز خواست خون ما نماید اگرچه بنده حبشی من باشد دوستان
و شیعیان ما را واجب است که در امداد و معاونت او تقصیر از جهة
سالفی نباشند و چون اهل کوفه این حرف را شنیدند بر مختار

بیعت کرده در اعانت او با قصی الغایت بذل جهد نموده
و در تدارک تقصیرات خود کوشیده سعی نمودند تا ابن زیاد
ملعون سپاه با حضار صحرای کربلا برآورد جزای خود رسانیدند
و هر کدام بهر جا رفته بودند پیدا کردند و بزجر تمام کشتند و یکی
از آنها جان بیرون نبرد و عمده در استیصال آن زمره خسران
مآل شیر بیشه مردی و مردانگی ابراهیم بن مالک اشتر بود
که چون او قدم بشجاعت برافراخت عجم و عرب رستم و عنتر
را فراموش کردند و در هر معرکه از و بظهور آمد آنچه از پدرش
در صفین بظهور آمده بود مختار با اعانت و امداد و انتقامی
که دل خواه شیعیان و محبان ائمه طاهرین بود از آن کفار
فجار کشید از آن جمله در وقتی که سرحلقه ملاعین کبار ابن
زیاد بدکردار با صد هزار پیاده و سوار بقصد مقاتله با مختار
متوجه کوفه شد ابراهیم نامدار با بیست هزار مردان شیرشکار
قریب بموصل سر راه بر آن غدار گرفته لشکر را در کمین گاه
نشسته خود بر گذرگاه آن پلید قرار گرفته هر چند چوبکیان

و خدمه او را منع نمودند که امیر میرسد از راه یکی از پی برو
ممنوع نشده می گفت مرا با امیر حاجتی است تا آنکه هودج آن
لعین رسیده ابراهیم بانگ برآورد که یا امیر حاجتی دارم
و چون عبیدالله ملعون سر از هودج برآورده ابراهیم چون اجل
ناگهان گریبانش را گرفته بزیر کشیده دست و گردنش
را بسته بجلادان سپرده فریاد یا ثارات الحسین برآورده
لشکرش از کمین برآمده هشتاد تن از خویشان و نزدیکان
ابن زیاد را گرفته و بسته تیغ بیابانی پردلان متوسله بودهان
ولایت سرافشانی آغاز که معتکفان غرفهای افلاک دران
شب بنظاره آن دلاوران سرها از دریچهای آسمان برآورده
تا صبح صدای بگیر و بدار بفلک دوار میرسانیدند و چون
آفتاب عالمتاب بنور وجود خود عالم را روشنی داد چهل
هزار و بروایتی هفتاد هزار از آن ملاعین را بجهنم فرستاده بودند
و بقیة السیف بعضی مجروح و بیجان و پاره کباب سگان
دران صحرا سرگردان بعضی از گرسنگی و تشنگی و جمعی از دو اسپه

همراه سپاهی که بعد از آن پیوسته قلیلی از آن کثیر بهزار مشقت خود
سر بدمشق رسانیده مشتلق فتح رسانیدند و ابراهیم چون
از جنگ فارغ شده با فتح و فیروزی بخیمه گاه امد ابن
زیاد و یارانش را طلبیده بر کرسی نشسته فرمود که آتش افروختند
و خنجر غضب از نیام انتقام کشیده عضو عضو آن مردود را
جدا نموده در آن آتش انداخته هنوز خون از آن میچکید
که بضرب نیزه و خنجر آن کباب را بخورد عبید الله و رفقایش
داده تا استخوان آن لعین از گوشت عریان شده دیده ادبار
و مردمک مردم آزارش برنگ قهر و غضب ابراهیمی از
حدقه بیرون آمده بند از بند و پیوند از پیوندش را جدا ساخته
در آن آتش باتش دوزخ فرستاد و با آن هشتاد تن نیز بدستور او
عمل نموده اموال و اسبابش را به لشکر قسمت نموده هشتاد
صندوق پر از طلا و نقره و خز و دیباج را بخدمت مختار روانه
نمود از این فتح عالمی را مسرور ساخت و ابو المؤید خوارزمی
گفت که مختار سرهای امرای شام را با فتح نامه و سی هزار دینار

بمکه بخدمت محمد بن حنفیه فرستاد و از جمله حروب او حرب
با عامر است که چون خبر ابن زیاد بمروان لعین رسید دود
لشکر نهادوش بسامده از اطراف استمداد نموده عامر بن ربیعه
شیبانی را که از مشاهیر عرب بود با صد و بیست هزار سوار
و پیاده بانتقام مختار همراهی ابراهیم از کوفه باستقبال آن
آن ملاعین برآمده چون دو لشکر بهم نزدیک شدند بحیثیتی
که یک منزل پیش فاصله نبود بخاطر ابراهیم رسید که تغیر هیات
نموده خبری از طرح و وضع لشکر خصم بگیرد و باتفاق جاسوسی
که از لشکر عامر آمده بود و نفاقش بوفاق بدل شده و از
دوستداران گشته رو بلشکر خصم نهاده حضار بارگاه عامر ابراهیم
را شناخته گرفتار کردند و بسلسله بند است و پیران سالو گردن
زیور است و چون ابراهیم را گرفتار دیدند رایها مختلف
شد که آیا در آن شب بکشند یا روز بقتل رسانند یا بخدمت
مروان فرستند و آخر قرار بآن دادند که تا صبح نگهداشته چاشت
او را بسیاست تمام در حضور خاص و عام بنحوی که عبرت عالمیان

نموده بقصاص رسانید و سرداری را بیصد تن بردو ملک
گردانیده بساط نشاط گسترانیده بشرب و غنا مشغول شدند
و ابراهیم دست امید بحبل المتین محبت خاندان استوار کرده
اعتماد بر شفاعت روز جزای نموده مطلقا اضطرابی بخاطر راه
نداده منتظر لطیفه غیبی رحمانی و مترصد نزول رحمت ربانی
می بود که درین حال زنقیش سیاه بند شب و کشتن روز بگریه
و افغان در آورد از سینه نالان و دیده گریان ملال زنگیر
خاطر ابراهیم شد و او زبان به نصیحتش گشوده درجات لازم
شهادت و دخول در زمره محبان خاندان ولایت انتمایت
حاله بهمراهی شهدای کربلا نویدش میداد و بخلاصی از هول روز
قیامت مسرورش میساخت که گفتگوی ابراهیم بگوش سردار
و صاحب اختیاران گروه رسیده نگهبان ایمان بکمند
دلبند جذبه غیبی او سر از ورطه کفر و شقاوت بر اورده خود
را بپابوس ابراهیم رسانیده باب دیده شرمساری
اطفای نایره غضب باری نموده التماس کرد که بند ابراهیم را

بگشاید بشرطی که او از شفعاے روز جزا گناه [illegible] شفاعت
نماید و بعد از توبه و انابت بگشودن بندهای ابراهیم چنانچه
کسی مطلع نشود قیام نموده رفیقش را نیز از گریه و زاری سبب
نجات حاله شمشیر خود را هدیه ابراهیم نمود بعد از ساعتی فریاد
براورد که داد و بیداد ابراهیم گریخت و خبر بعامر لعین رسیده
عیش نوشش بطیش تبدیل یافته با چهار هزار سوار و پیاده
رو بصحرا نهاده در راه حیرت شده که از کجا لطیفه رو نماید و دری
از غیب بگشاید تا انکه صبح نزدیک شده در ان دمیدن
صبح گذارش بر درختی عظیم افتاد گویا باغبان ازل از برای
این روز بش نشانده بود و بجهت این کارش درین مدت
مدید پرورش داده با خود گفت پیش از انکه روز روشن شود
و ترا بشناسند به از ان نیست که برین درخت برامده منتظر
عنایت الهی در میان شاخ و برگ ان پنهان [illegible] تا انکه
یک پهر از روز گذشته هوا گرمی نمود و صحرا حرارت
افزود وان لشکر در اطراف ان صحرا سرگردان بودند و عامر را

که شدت تاثیر نیر آن طغیان احاطه ظاهر و باطن نموده بود
کوفته و مانده نظر بران درخت افتاد بمقتضای صید را چون
اجل اید سوی صیاد رود از اسپ در زیر سایه ان درخت
را فوز عظیم دانسته دست حامی محبت اهل بیت گریبان
ادبارش را گرفته بجانب ان شجره مبارکه روان ساخت
در سایه ان درخت سر بر قربوس زین نهاده هنوز چشم گرم
نکرده بود که نهال اقبال ابراهیم ثمره مراد بار آورده بتعلیم معلم
غیبی توکل کال بر خالق جزو کال نموده بنوعی تردد نموده
که ردیف عامر شده بتندی و جلدی هرچه تمامتر او را در اغوش
گرفته سرش بخنجر قهر جدا ساخته جثه شومش را بر زمین انداخته
مرکبش را شد ساخته روانه مقصد گشت و با مختار که با پیست و چهار هزار کس
در انتظار او حیران و سرگردان بودند که ایا چه شد و بکجا رفت
بر سر لشکر عامر آمده سر عامر را بر نیزه کرده فریاد یا ثارات الحسین ع
بر اورده تیغ کین دران لشکر نهاده داد مردی و مردانگی
داد ازان گروه انبوه مگر قلیلی که بدو هزار کس برسد یا نه بهزار

زحمت نیم جانی بدر بردند و فتح نامها باطراف فرستاده غنیمت را بر لشکر قسمت نموده بکوفه مراجعت کردند و بقتل و سلب هر که از آن بود از اهل کربلا مشغول شدند و تا یکی از ملاعین حاضر آمده در صحرای کربلا زنده مانده بود آرام نگرفتند در امالی شیخ طوسی مذکور است و در کشف الغمه مسطور که منهال بن عمرو کوفی از کوفه متوجه حرمین زادهما الله شرفا شده در مدینه طیبه بخدمت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شده آن حضرت خبر مختار پرسید گفت بر مسند حکومت متمکن است و هر روز جمعی از دشمنان شمار ابقتل میرساند فرمود که حرمله بن کاهلة الاسدی زنده است گفت بلی امام علیه السلام فرمود که اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار یعنی خدایا او را تیزی آهن و تیزی آتش بچشان و آن لعین بود که سر مبارک حضرت ابا عبد الله علیه السلام را بدمشق می برد و دران راه شماتتها کرده بود و بی ادبیها نموده راوی گوید چون بحوالی کوفه رسیدم در بیرون شهر دیدم که مختار سواره ایستاده است و جمعی کثیر در خدمتش قرار دارند و چنان می نماید که انتظاری دارد